

و توسطهای داخلی و خارجی از اولاد و اهل و عیال و در قضاوت قضات شرعی هم در قضایا صدور ناسخ و منسوخ را ترویج و متداعین را بعدی دچار مشکلات میکنند که گاهی خود بصرافت طبع بایکدیگر سازش کرده دعوی را خاتمه داده از شر محاکم شرعی خلاص میگردند.

دیوانخانه عدلیه هم که فقط محکمه اجرائی شناخته میشود در صورتیکه هیئت رتبه آن بی طمع نباشد از این ترتیب دلنگی ندارد چه از هر طرف استفاده برای اوست و اگر اتفاقاً شخص درستکار با وجدانی ریاست یافت چه بر کلیه امور دولت و چه در خصوص کار عدلیه آنوقت بازار این قبیل قضاوت ها کساد میشود و اشخاص که بالنسبه صورت ظاهر را حفظ میکنند و از رشوه خواری احتراز مینمایند ترویج شده متصدی امر قضاوت شرعی میشوند چنانکه مکرر این مطلب وقوع یافته است و از کارهای یا نمایش میرزا تقیخان امیر نظام در اول سلطنت ناصرالدین شاه همین است که روحانیان حقیقی و قضات آراسته بدیانت را ترویج مینموده در اهانت نمودن بدنیاطلبان و طمعکاران آنها هیچ ملاحظه نمیکرده است بهین سبب آثار عدل و داد در ایام ریاست او ظاهر بوده افسوس که در ذات مستعجل بوده است.

و هم طایفه دیگر در لباس روحانیت از راه دیگر محترم و تا یکدگرچه نفوذ دارند و آن طایفه اهل منبر هستند چون روزه و تعزیه خوانی برای حضرت سیدالشهدا ع بزرگترین شعار مذهبی جعفری شده و روز بروز بر آن افزوده میگردد چه در ایام محرم و صفر و چه در غیر آن بعلاوه تعزیه خوانی بواسطه تشبیه و تقلیدی که در آن هست و اسباب زینت و تجملی که نموده میشود برای مردمی که کمتر وسائل تفریح و تفرج دارند مشغولیات بزرگی است روزه خوانیها که در خانها میشود برای صاحب خانه کسب شرف و درك ثواب و برای واردین رسیدن با جر و تفنن و خوشگذرانی است بعلاوه مجالس روزه خوانی مخصوصاً در خانهای تجار و معتبرین از کسبه منتهی با طعام میشود باین ترتیب که باندازه گنجایش فضایی که دارند از هر قبیل مردم مخصوصاً اقتراب جمع شده چند تن روزه خوان و مداح مدحی میسرایند و روزه میخوانند بعد از آن صاحبخانه بفرخور استعدادی که دارد ناهار یا شام عمومی میدهد و گرسنگان را از خانه خود سیر

بیرون مینمایند این مجالس عادةً ده روز طول میکشد بیشتر در دهه اول ماه محرم و دهه آخر ماه صفر است و در دهه های وسط این دو ماه هم منعقد میگردد در این مجالس واردین مردانند و زنان بهره‌ئی ندارند مگر زنان فقرا که مردان آنها از آنچه بدست آورده باشند برای آنها ببرند.

بعضی از این مجالس گاهی بقدری وسعت پیدا میکند که روزی چندصد تومان خرج سفره آنها میگردد مجالس روضه خوانی و اطعام خصوصی هم هست اغلب در لیالی دهه های مختلف محرم و صفر در خانهای تجار که محترمین از هر طبقه و بیشتر از علماء روحانی و طلاب را دعوت مینمایند و باین مجالس بیوعده کسی وارد نمیشود.

فقراء از زن و مرد بیرون در این قبیل تعزیه ها جمع میشوند با انتظار ختم شدن مجلس بالاخره از باقیمانده خوراک مهمانهای محترم و از چیزی که برای آنها خصوصاً تدارک شده باشد بهره‌ئی میبرند بواسطه این قبیل از مجالس عمومی و خصوصی جمعی از مردم بیکار نیز روز مفت خوار پیدا شده‌اند در هر ایام و بیشتر از حجام این مجالس بوجود آنهاست در ایام محرم و صفر هم جشنهای آنها مخصوصاً در لباس سید و آخوند درویش از شهرهای کوچک و قصبات و دهات دور و نزدیک در شهرهای بزرگ خصوصاً در طهران جمع میشوند در کاروانسرای منزل نموده نه تنها بواسطه این مجالس در ماه گذارن مینمایند بلکه در یک شب چند مجلس میروند و از هر جا چیزی ذخیره نموده با خود بمتزل برده میفرستند و پولش را ذخیره مینمایند در مجالس عمومی در هنگام اطعام طوری داد و قال میشود که غالباً برای غیر آن مردم تحمل ناکردنی است و این داد و قال از مباشرین اداره کردن این کار و از اشخاصی است که از بردن ظرفها هم اگر بتوانند خودداری نمیکند.

سادات در طهران بیشتر از نظنز میآیند در مجالس برای دخل از هیچگونه بی احترامی نمودن و بی احترامی دیدن مضایقه ندارند در خانهای رجال دولت تغزیه و روضه خوانی با اطعام جزو تجملات مهم است باینوسیله شهرت عظیم کسب میکنند و گاهی بواردین از یک تومان و پنجقران تا یک شاهی سفید پول تقدیم میدهند و بر اعتبارات و شهرت خود میفزایند از طرف دولت هم در تکیه دولت مجلس بزرگی

در دهه اول محرم روز و شب برپا میشود بانجمل بسیار که یکی از تفنهای بزرگ
شمرده میشود عرفهای تکیه دولت را رجال دولت بر قابت یکدیگر میندند و زینت
میدهند عموم خلق خصوصاً زنان بحضور این مجلس رغبت بسیار دارند .

از و بانیان رسمی و غیر رسمی که در ظهر اند در مجالس ملی راه ندارند در این
تفریه خانه میتوانند حاضر شوند اشخاص رسمی آنها با خانوادهاشان از طرف دولت
دعوت میشوند و این مجلس رانآتر بزرگ سوگواری میخوانند .

تکیه دولت بودجه مخصوص دارد برای تعزیه خوان و روضه خوان و اجزای
خود و برای مصارف دیگر از هر جهت .

غالب اهل منبر از بودجه تکیه دولت حقوق دارند که اگر حاضر نشوند هم
بموجب دفتر معمول از پول و طاقه شال و غیره دریافت مینمایند .

این مجالس دولتی در اغلب شهرهای بزرگ بخرج دولت هست و راه مداخلی
است برای حکام ، باز از مجالس عمومی ملی بنویسم .

علاوه بر مجلسهای اطعام و روضه خوانی مجالس روزه خوانی عمومی هست که
مردم جمع میشوند از زن و مرد مردها یک طرف زنها یک طرف دیگر قبل از شروع
بروضه خوانی اغلب قهوه و غلیان بمردان میدهند و زنها از این اکرام بی بهره اند .

در مجالس روضه خوانی بجای قند و کلاب که سابق معمول بوده اکنون جای
میدهند و در بعضی از مجالس عمومی مهم تازه رسم شده بزنها هم جای میدهند و این
موجب شهرت صاحب مجلس است .

نتیجه مقدمات آنکه برای اداره بزرگ روضه خوانی روضه خوان بسیار در
هر شهر و در هر قصبه و هر ده لازم شده و چون کار باشرف با دخل بی سرمایه ایست از
سادات و آخوندها خاصه کسانی که فی الجمله آهنگ صدائی داشته باشند فوج فوج
داخل این شغل شده شعری چند در مرثیه حفظ نموده کتابهای روضه فارسی را خواننده
روضه خوان میگردند اغلب از جمل کردن مطالب و دروغ گفتن و افترا بستن بد خداوند
پیغمبر و امام مضایقه ندارند فقط شهرت یافتن محل توجه آنهاست و آن نمیشود مگر
آنکه از روضه خوانی آنها مجالس گرم و فریاد و داد شنوندگان زیاد بلند گردد

و با مصلحت خودشان مجلس آنها بگیرد البته در میان ایشان اشخاص متدین با اخلاص هم پیدا میشود و نمیشود نباشد.

پیش از این رسم بوده در مجالس روضه خوانی يك نفر روضه میخوانده و در هر شهر بیش از چند روضه خوان نبوده آنها از مردان متدین پرهیزگار روضه خوان بر منبر میرفته از روی کتاب و یا جزوه‌تی که ترتیب داده بوده چند ورق میخوانده مردم گریه میکردند و تمام میشده است

و شاید نام روضه خوان هم از آنجا باشد که از روی کتاب روضه الشهدای فارسی که کتاب معروف قدیمی است روضه میخوانده‌اند.

این کار تا این تاریخ هم در شهرهای دیگر ایران غیر از طهران و مخصوصاً در قصبات و دهات تا یکدرجه معمول است ولی منحصر بودن يك نفر روضه خوان بتدریج موقوف شده در همه جا تعدد روضه خوان در يك مجلس معمول گشته و در طهران از همه جا بیشتر بطوریکه غالب مجالس لااقل پنج و شش روضه خوان دارد و در مجالس مهم عنده آنها به پنجاه و شصت نفر بالغ میگردد که بنوبه روزی چند نفر بمنبر میروند و این بواسطه زیاد شدن اهل منبر است.

بهر صورت اهل منبر طایفه بزرگ مهمی شده‌اند یککم آنها محترم تر از دیگرانند و آنها کسانی هستند که عنوان ملایمی و واعظی دارند و بعد از آنها روضه خوانهای با سوادند بعد از آن با آواز و همینطور تا برسد بدرجات پائین تر در هر شهر چندتن از این طایفه ترقی کرده متمول شده بیشتر طرف ملاحظه میکردند چه در نظر روحانیان و چه در نظر دولتیان چونکه رجال دولت یکی بواسطه توجه عوام بآنها ملاحظه دارند و دیگر بخصوصیتهای شخصی زیرا که غالباً اشخاص باذوق عیاش داخل این شغل میشوند و مشرب آنها با مشرب دولتیان نزدیکتر است اما در نظر روحانیان یکی بسبب اهمیت کار روضه خوانی و توجه عوام بآن کار و دیگر بملاحظه اینکه اهل منبر در منبرها حضوراً آنها را دعا کرده مدح و تا میگویند و بر اعتبارانشان تزد عوام افزوده میگردد.

بهر صورت قوه اهل منبر هم قسمت مهمی از قوه روحانیت قابل اعتناء است و در

هیجان دادن افکار عوام مدخلیت تمام دارد ولی هیجانها غالباً فائده عمومی ندارد بلکه در راه گرم کردن بازار کسب روضه خوانیست و بس .

فصل نهم

یکسال و نیم در طهران باز هم اعسفهان

در ابتدای توقف طهران که مرحله هیجدهم زندگی را میپیمایم از ادبیات فارسی با نهایت شوقی که بآن دارم بهره چندانی ندارم روزی چند بعد از ورود بطهران یکی از دوستان پدرم نزد او نامی از میرزا غلامرضای خوشنویس استاد خط نستعلیق میبرد که در اینوقت معروفترین استادان این فن است پدرم مرا اجازت میدهد نزد استاد مزبور رفته از او تعلیم خط بگیرم میرزا غلامرضا در خوش نویسی شاگرد آقاسیدعلی حکاک است که پسر او میرحسین نیز از اساتید این فن شمرده شده و با او مناسبت معلمی مظفرالدین میرزا ولیمهد دولت خوش نویسی باشی گفته میشود میرزا غلامرضا در نگارش خط سبک مخصوصی دارد که شبیه سبک قدما مانند میرعماد و غیره نمیشد در آموزگاری و کتیبه نگاری سرآمد اقران است. استاد معظم شخص درویش ملک صاحب قیافه نیکو ضعیف اندام متوسط القامة است محاسن سیاه شفاف کمی دارد پنجاه و چند مرحله از عمرش میکنند لباس درویشی میپوشد گاهی کلاه سیاه و گاه عمامه شال کوچکی بر سر میگذارد شعر نیکو میگوید تخلص شاعریش غزال است در شعر سبک لسان انبیت حافظ را میپسندد .

این شخص بواسطه استغنائی طبع و عزت نفس بیشتر از اقتضای هنرش در انظار خواس احترام یافته خودش در نگاهداری مقام خود سعی است .
تربیت یافتگان او که اغلب از بزرگ زادگانند او را احترام شایان میکنند او خود نیز همین توقع را از آنها دارد .

ادیبان معاصر و صاحبان ذوق باوی خلطه و آمیزش دارند مجلس مشق محترمی دارد که بسذاکرات ادبی اخلاقی و تاریخی آنرا زینت میدهد باینواسطه گاهی فضلاء و ادباء تفناً در مجلس مشق برای شنیدن مذاکرات او و کسب کمال حاضر میگرددند .

در ضمن صحبت از امام قلیخان غارن که از ادبای نامی این عصر است و تازه وفات یافته مکرر صحبت نموده بکلمات منظوم و منثور او استشهاد مینماید و او را استاد ادبی خود میخواند بالجمله طوولی نمیکشد که میان من و استاد معظم الفتح حاصل میگردد علی الخصوص که با پدرم نیز عا نوس شده آمد و شدهای دوستانه میکنند .
نگارنده بتوسط استاد معظم با جمعی از ادباء و دانشمندان طهران آشنا شده از خدمت آنها بهره مند گشته از نیک و بد دوران تا يك اندازه باخبر میگردم .

بدیهی است طهران نه تنها در اوضاع سیاسی نسبت بباقی ایران مرکزیت دارد بلکه در ظهور افکار تازه و انعکاس اشعه ترقیات عصر حاضر نیز از دیگر ولایات ایران ممتاز است و هم پوشیده نماند که با همه سدها که دولت ناصری در برابر نفوذ افکار تازه نهاده و صاحبان افکار مزبور اغلب مالک جهان و مال و عرض خود نیستند باز سفر کردگان اروپا از محصل و غیره هر يك از آنچه مطلوب آنها بوده است از معانیها آورده کوله بارها در این شهر گشوده و میکشایند بتوسط کتب و جرائد و معلمین اروپایی نیز چشمه های دانش جدیدی جاری شده و بمحض ملحق شدن با موج تاریک افکار عمومی محو میشود و در برابر عادات و اخلاق دیرینه تاب خودداری ندارد ولی باز خالی از تأثیر نمیباشد .

ملکم خان چنانکه در فصل هفتم گذشت اینک در طهران است بخيال اصلاح خط فارسی افتاده پیش از او هم جمعی از دانشمندان در این مدد بوده و دانسته اند که یکی از اسباب بدبختی ما وجود این الفبای بر نقطه بی اعراب است که اگر بخواهیم تمام معایب آنرا در يك جمله جمع نمایم میتوانیم بگوئیم در خط دیگران لفظ وسیله شناسایی معنی است و در خط ما بدبختانه معنی وسیله شناختن لفظ است جمعی از دانشمندان این عصر و عصر گذشته در این باب جهد کرده نوشتند و گذاشتند و هنوز بجای نرسیده از آنهاست میرزا فتحعلیخان آخونداف قفقازی از گذشتگان نزدیک و میرزا یوسفخان مستشارالدوله تبریزی و میرزا حسینخان مصباح السلطنه از معاصرین و بالجمله ملکم این مقصد را بخواهش آخونداف بموجت منظومه ای که از آخونداف در دست است تعقیب کرده اشکال حروف را بصورتی که محتوی اعراب هم هست مرتب

ساخته گلستان سعدی را با آن حروف درخارج طبع و بطهران از معنان آورده باد در باریان
و غیره صحبت بسیار داشته اما کسی روی قبول بوی نشان نداده است بدو سبب یکی
بواسطه کوتاه دستی ملت از معارف جدید و دیگر بواسطه ناهماعتی شاه در باریانش
با اینگونه افکار چنانکه پیش از ملکم آخونداف سابق الذکر رساله اصلاح خط خود
را بدربار ناصر می فرستاده است و جواب یأس شنیده بموجب همان منظومه که اشاره
شد خلاصه ملکم از این راه نیز آورده خاطر گشته جزوه گلستان مزبور را نزد استاد
خط من میرزا علامرضا میفرستد و از ناهماعتی مردم با افکار او شکایت مینماید استاد
معظم بواسطه آن جزوه شرحی از نواقص خط کونیه و معصنات خط ملکمی بیان کرده
مکتوبی را که در جواب مراسله ملکم خان نوشته و آرزو کرده است ترویج آن خط
بعهد او مقرر آید در مجلس مشق میخواند ولی با آرزوی خود نمیرسد.

باز از طهران در اوضاع فکریش بنویسم - تدریس حکمت در طبعی و الهی و ریاضی که
در دیگر بلاد ایران تقریباً منسوخ شده در طهران دایر و طلاب بر رغبت تحصیل مینمایند.
معروفترین اساتیدش در اینوقت میرزا ابوالحسن جلوه، آقاعلی حکیم و آقا محمد
رضاقمشه هستند از ضاع مرید و مرادی هم در طهران رواج شایان دارد معروفترین
مرشد ها استاد غلامرضا شبه گر و حاج میرزا حسن اصفهانی صغیر شاه میباشند.
اگرچه ناصرالدین شاه خود در این خط سیر نمیکند ولی میتوان گفت این
عقیده از یادگارهای سلطنت پدرش محمدشاه است که درویش مسلک و مرشد پرست
بوده است حتی آنکه حاج میرزا آقاسی مرشد خود را جبه صداریت مملکت ایران
پوشانیده و دامنه این خیالات کشیده شده است تا این وقت.

میرزا یوسفخان مستوفی الممالک که صدراعظم است مرید درویشی است یا با نام
که در ونک یکفرسخی طهران منزل دارد
رجال دولت اغلب بی مرشد نیستند و تقریباً مرشد داری هم جزو تعجملات شده
البته مرشدان هم از جنس باقی مردمند که خوب و بد هر دو را دارند.
و دیگر از مطالبی که در این شهر امروز اهمیت دارد رفتار دور از عادت معمول
شیخ هادی نجم آبادی است.

شیخ نجم آبادی از روحانیان معروف و از بیداران عصر حاضر است شخصی است
 تنومند کوتاه قامت و سبزه چرده، محاسن سفید و مبرایی دارد با چشم و ابروی درشت آثار
 جرئت و جلالت از صورتش نمایان، لباس بلند ساده در بر عمامه سفید کوچکی بر سر دارد
 زندگانی او و خانواده اش بی نهایت ساده و بی آلایش است این شخص سالها در طهران
 مرجع تدریس فقه و قضاوت شرعی بوده و بدون هیچگونه ایرادی که بتوان در کار او
 گرفت صورت شرع نزد او محفوظ، در رسیدگی بامور دقیق در صدور احکام یا احتیاط
 خط و مهر خود را بی نهایت محترم نگاه داشته زبانش در بیان حقایق احکام شرعی و
 نشر اخلاق نیکو آزاد و در تخطئه نمودن علنی از روحانی نمایان و رفتار طمعکارانه
 آنها بی احتراز است جمعی از رجال دولت و غیره با اظهار عقیدت مینمایند در سلسله
 طلاب کسانی هستند که درباره او غلو نموده او را دارای مقامات عالیتر میدانند و چیزی
 که قابل انکار نیست این است که رفتار او بمرجعین شرع احمدی شبیه تر است تا
 رفتار بسیاری از همکوتان وی.

و بهمین سبب است که بعضی از رؤسای روحانی یعنی کسانی که شیخ معظم رفتار
 آنها را تخطئه مینماید بر او حسد برده او را بکفر و زندقه نسبت میدهند بی آنکه گفته
 هیچکس او را از پیروی خیال خود باز دارد یکی از واعظین معروف بخوش آمد
 بدخواهان شیخ در مجمع عمومی زبان سوء درباره او میکشاید چون خبر بشنید میرسد
 میگوید هر چه میخواهیم این چهار روزه عمر را بگشایم زندگانی نمایم باز هم این
 مردم در صدد اشتها نام ما بر میآیند.

شیخ در مقابل حمله های حاسدین کاری که کرده این است از حضور در مجالس
 عمومی و ملاقات مردم در غیر منزل خود امساک مینماید و این رفتار او را محترم تر
 نموده بر اهمیت موقعش افزوده است سن من اجازت نمیدهد که در محضر شیخ استفاده
 نمایم ولی اخبار او را بوسیله دوستان و تربیت یافتگانش میشنوم و او را قلباً دوست
 میدارم در میان اصحاب شیخ با کسی که از همه بیشتر مانوس شده ام آقا سید اسدالله
 خرقانی است.

آقا سید اسدالله شخصی فاضل و باذوق است سرپرشودی دارد در محله سنگلج

طهران در مدرسه میرزا زکی در حجره کوچکی با زندگانی ساده‌ئی بسر میبرد و تدریس مختصری مینماید جوانان با ذوق آن محل با وی الفت دارند در محضر شیخ هادی از طلاب فاضل و از خواص شمرده میشود خالی از خودخواهی و تهور هم نیست. بالجمله در ماه ذی‌قعدة سنه ۱۲۹۹ (یکهزار و دوویست نود و نوه هجری) پدرم ما را باصفهان میطلبد من از این مسافرت بی نهایت دل‌تنگ هستم و گسستن رشته افس و الفت با دوستان طهران برهن ناگوار لکن اطاعت امر پدر واجب است.

خلاصه تهران را با نهایت تأسف ترك کرده باصفهان میروم و از حال و کار پدرم باخبر میگردد پدرم بند از این مسافرت در اصفهان بیشتر محل توجه شده و این عادت است که هر کس دور شد و نزدیک گشت عزت مخصوص مییابد افسوس که کم دوام است. حکومت با ادب‌ظاهر از در الفت در آمده و دیگران هم پیروی کرده مقام محترمی یافته است و چون شیخ محمد باقر که رئیس روحانیان اصفهان بوده رحلت نموده است مرجعیت پدرم کاملتر شده تا حدی که محمود دیگران گردیده مخصوصاً حاج میرزا هاشم امام جمعه اصفهان که پیش از این قبول عامه داشته و اکنون بواسطه داخل شدن در کارهای دولتی و ظاعر کردن باطن خویش احترامات از منحصر شده است بیستگی بحکومت سخت با پدرم دشمن شده اما پدرم اعتنائی بمخالفت آنها نمیکند غافل از اینکه شاید ظل السلطان او را خواب نموده با آتش حسد دشمنان وی دامن زده کدورت‌های چندین ساله خود را از او بدست همکاران بی دیانتش تلافی نماید.

خلاصه کم کم حوادثی واقع میگردد که باک اندازه از مقام پدرم می‌کاهد خصوصاً که بواسطه تنگی مکان و بدی آب و هوا محل اقامت خود را که در مرکز شهر است بمحل دور دست تبدیل کرده حوزه رباست شرعی خود را جا بجا و با یکی از روحانی نمایان معاوضه نموده میدان ناخوش و تاز بدست بدخواهان خود میدهد گرچه استطاعت شخصی و استغنائی ذاتی پدرم او را به بی اعتنائی واداشته باین حوادث اهمیت نمیدهد ولی باز مجبور است بهر وسیله باشد مقام خود را نگاهداری کند باین سبب نه تنها فائده از شغل روحانیت نمیرد بلکه ناچار است برای حفظ ظاهر مبلغی از مال خود را هم صرف دفاع از دشمنان بنماید.

و باید دانست که بزرگترین اسباب ترقی روحانیان در این وقت گرم بودن حوزه تدریس آنهاست و باین سبب طلاب علوم دینی عزیزالوجود هستند چه در محضرهای متعدد وجود آنها محل حاجت است خصوصاً که میان روحانیان اشخاصی یافت میشوند که بوراقت بآن مقام رسیده استحقاق علمی و عملی ندارند.

طلاب از محضر آنها استفاده علمی نمیکند و بطمع مال کردن آنها میگردند در این حال جمعی از مردم تنبل تن پرور لباس طلبه پوشیده در این قبیل حوزه‌ها بقیل و قال کردن بی‌معنی و وظیفه دریافت میدارند اینگونه طلاب اغلب از قصبات و دهات بشهر آمده باین شغل پرداخته پس از يك مدت مالی ذخیره کرده کلمه‌ئی چند عربی و فارسی و مسئله‌ئی دو سه از فقه و اصول فرا گرفته بمحل خود بازگشت نموده خود را اولی بتصرف در جان و مال خلق تصور مینمایند از جانب کسانی هم که حوزه درس آنها را گرم میکرده‌اند ترویج میشوند و چه بدبختیها از اینراه ب مردم بیچاره میرسد.

بالجمله حوزه طلبه نمایان در اصفهان وسعت و رونقی دارد و در اغلب کارها مداخله میکنند هر کار که از مأمورین غلاظ و شداد حکومت پیشرفت ندارد بدست این طایفه جاری میشود و آبرومندان از شر آنها اندیشه دارند این قبیل از طلاب هم در کار کشمکش پدرم یا دشمنانش دخالت یافته‌اند از موافق و مخالف میدان داریها می‌نمایند.

خلاصه این حوادث نه تنها بر مخارج پدرم افزوده بلکه بعایدات وی نیز خسران رسانیده است چه عایدات او فقط از راه زراعت است و ترقی و تنزل ملك در مملکت ما دائر مدار قوت و ضعف مالك است از طرف دیگر اولاد پدرم بزرگ شده هر يك مصارف جداگانه دارند بی آنکه شغل و کار و عایدات شخصی داشته باشند.

و این خود یکی از بدبختیهاست در خانواده ما که نه‌ما متذکر آن بوده ایم و نه پدرم بآن اهمیت میداده بلکه تصور میشده است با مختصر دارائی پدر چند اولاد میتوانند خوشبختانه زندگی نمایند و هم گمان میرفته که اولاد متعدد همه میتوانند شغل پدر را پیشه خود نمایند آنهم شغلی که شرایط بسیار دارد تا بوجه صحت صورت پذیرد و باقتضای زمان رو بتنزل است.

فصل دهم

سه سال در اصفهان

در اواخر سنه ۱۲۹۹ (هزار و دوویست و نود و نه هجری) که تگارنده از طهران باصفهان میروم بیشتر از اقتضای ایام غیبت از آن شهر تغییرات در احوال و افکارم حاصل شده بعلاوه پیش از این مسافرت در اصفهان رابطه شخصی با کسی نداشته‌ام در اینوقت بواسطه خط و ربط مختصری که از طهران از معقان آورده‌ام و باجمعی از خواص و ارباب ذوق مراد و خصوصی حاصل مینمایم چون پدرم بی نهایت دوستدار ادبیات است شعراء و ادباء نزد او مقام محترمی دارند در این حال نیز از روابط ایشان استفاده میکنم اگر چه در مجرای خشک افکار عمومی اصفهانیان جریان افکار تازه بی نهایت ضعیف شمرده میشود ولی بازار کم و بیشی دیده و شنیده میگردد آثار ذوقی بیشتر بصورت شعر و شاعری و در لباس خوش خطی و خوش املائی جلوه میکند شاعری در طبقات بالا از تفننات و برای يك طایفه از مردم وسیله معاش است حرفت شاعری بواسطه اشخاص ستایش دوست و تملق پرست ترویج میشود بدیهی است تملق گویان هم برای گرم کردن بازار خود از هر گونه اغراق گویی و ناحق سرامی مضایقه ندارند و میگویند بهترین شعرها آن است که دروغش بیشتر باشد در صورتیکه بعقیده من بهترین شعرها آنست که بحقیقت نزدیکتر بوده باشد. هر بخیلی را در سخاوت حاتم طائی و هر کربه المنظری را در حسن و جمال یوسف ثانی میخوانند و بگفته خود افتخار مینمایند.

این مردم اغلب تیل و لایالی هستند عمر خود را بیطالت میگذرانند در هر شهر بزرگ و کوچک و فور دارند خصوصاً در اصفهان و البته اشخاصی هم هستند که شاعری پیشه آنهاست و عزت نفس خود را رعایت مینمایند اما عدد آنها کم است پیش از این شیراز در شهرهای ایران نسبت به شعر و شاعری مرکزیت داشته است اختخارات ادبی آن شهر را که بوجود سعدیها و حافظها است نگاهداری مینموده‌اند این ایام بازار اصفهان رونقش افزون است چه در شهر و چه در نواحی آن چنانکه در ده کوچکی موسوم به سامان از بلوک چهار محل جمعی از صاحبان طبع غرآه موجودند مردم بمثل

میگویند چشمه آبی در شیراز فرو رفته در سامان سر در آورده است و هم از شعرای اصفهان در این وقت اشخاصی هستند که بطرز بومی سخن میگویند بهترین آنها صادق ملازجب است .

ملا صادق پیر مردی زنده دل است عمرش بین شصت و هفتاد و با اندام ضعیف و صورت لاغر مناسب بحنا فرم زشده لباس ساده بلند میپوشد عمامه سفید کوچکی بر سر میبندد مردی قانع و مهربان است خط نسخ رانیکو مینویسد در شاعری سبک مخصوص دارد الفاظ اشعارش هوسناکان و محسنات ادبیش دانشمندان را بهره مند میکند زمان کمی در اواخر توقف اصفهان بامن الفت مییابد ملا صادق سه تومان اجرت گرفته يك قرآن مینویسد و عمده معاش او از این راه است ملا صادق روی یکدانه برنج یکسوره توحید را بابسم الله مینویسد و با ذره بین خوانده میشود .

دیگر آنکه چون اصفهان مرکز ایالتهای متعدد شده و بمتابه پایتخت دوم ایران شمرده میشود و حاکم اصفهان و اغلب کارکنانش هم بادییات اظهار رغبت مینمایند شعراء و ادبای نامی از ولایات دیگر نیز با اصفهان آمد و رفت نموده حوزه های ادبی را با افکار تازه خود گرم مینمایند پدرم بشعرا صله میدهد و آنها را بر آن میدارد که از مدح و ذم این و آن اجتناب نموده باقتضای مقام روحانیت او و اظهار خلوص عقیدتی که نسبت پیشوایان دین مبین مینمایند مدح و تنای ایشان را بسازند و در محضر او بخوانند در اعیاد ملی که محضرش مشحونست از خاص و عام شعرا جمع شده قصیده سرایی نموده تشویق میکردند اشخاص مفصل ذیل از شعرای معروف اینوقت اصفهانند :

میرزا یحیی مدرس - میرزا آقا جان پرتو - میرزا ابراهیم ساغر - میرزای مکنین - میرزا عبدالرحیم افسر - عمان سامانی - دهقان سامانی - میرزا محمد مائی - میرزای عنقا - ملا کاظم چاروش و غیره بود و دیگر از آثار ذوقی و افکار تازه که در اصفهان بروز کرده در دائره منجمد افکار عمومی حرارتی افزوده است نطقهای ناطقین دانشمندی است که از ایالات دیگر با اصفهان میآیند و از ممتازین آنهاست شیخ محمد متشادی یزدی . شیخ محمد متشادی یزدی مردی فاضل باجرات و صاحب افکار تازه است مدتی در طهران مقیم بوده نطق عمومی مینموده ظاهر پرستان بر او ایراد گرفته بکفر و

المعاش منتهم ساخته‌اند در این ایام باصفهان آمده مردم را موعظه با حرارتی مینماید .
از جانب پدرم و از طرف ملا محمد باقر فشارکی که از روحانیان با ذوق اصفهان
و دارای نطق و بیان سودمندی برای عوام مییاشد ترویج میشود .

شیخ منشادی مردی درویش ملك عارف صفت و بی اعتناء بتجملات است باقامت
کوتاه اندام باریک ریش سیاه کم ، سیل وافر ، عمامه سفید کوچکی بر سر دارد لباس ساده
ضخیم رسائی در بر ، گبوه درشتی مانند دهانیاں در پا در زیر عمامه کلاهی بر سر میگذارد
که دقره پوست بره سیاه آن از زیر عمامه نمایان است در ایام محرم و صفر که در مجالس
متعدد نطق مینماید بر الاغ سیاهی سوار برخلاف معمول زین اسب بر آن مینبندد و
گاهی نان و نانخورشی که دارد در حال سواری میخورد در مقابل خود سازی و اعظین و
ذاکرین اصفهان گفتار و رفتار او جالب نظر عموم گشته باد میگردند اگر چه اقامت
شیخ منشادی در اصفهان طول نمیکشد و بزودی پرده دریا که در بالای منبر میکند
اهل ظاهر را بصدا در آورده او را از موعظه کردن منع مینمایند ولی میتوان گفت در
زمین دل مستعدین برای نمو افکار تازه و خرق او هام بذر قابلی مییاشد . شیخ منشادی
با نگارنده مانوس شده از افکار او استفاده میکنم شبی در ضمن صحبت میگوید
شنیده‌ام بعضی از ظاهر پرستان بر ضد من بیجان آمده‌اند نمیدانند این خود نهایت
آرزوی من است چه من اگر در شهری دو هفته بمانم سخن بگویم و انقلاب حاصل نگردد
آشامیدن آب آن شهر بر من حرام است در مجلس دیگر کسی باد میگوید فلان شیخ
که از روحانیان ظاهر پرست است ترانا سزا گفته شیخ از شنیدن این خبر بسجده
افتاده بر سر بر میدارد و میگوید چه خاک بر سر میگردم اگر خبر دار میشدم این شخص
مرا ستایش نموده است .

خلاصه شیخ منشادی بافکار اصفهانیان خدمت کرده دو نفر از واعظین آن شهر
از سبک سخنان او استفاده بسیار مینمایند و آندو حاج میرزا نصرالله بهشتی و سید
جمال‌الدین است .

دیگر از کسانی که در اینوقت باصفهان می‌آیند و مؤانست با آنها در حیات روحی
جمعی مؤثر واقع میگردد میرزا عبدالحسینخان معروف بمیرزا آقاخان کرمانی است .

میرزا آقاخان جوانی است بلند قامت خوش اندام نیکو صورت با چشمهای درشت گیرنده و پیشانی فراخ مویش سیاه بشره اش سفید لبهایش نسبت ببقای اجزای صورت او درشت در حال تبم دندانهای سفید او نمایان و با ملاحظت مخصوصی آثار بشاشت از صورت وی

هویدا میشود و در حال حزن حالت بهت در بشره اش پدید میگردد چون سخن میگوید سخنش طولانی میشود و چون سکوت مینماید سکوتش نیز بطول میانجامد یا اینکه فضائل بسیار دارد کمتر اظهار فضل مینماید و بیشتر عطالب شیرین خود را با تسمهای دلکش از گفته دیگران نقل میکند.

میرزا آقاخان
نثر را نیکو مینویسد
از قرآن و احادیث و
از مذاهب و ملل اطلاعات
دارد حکمت الهی و



میرزا آقاخان کرمانی

طبیعی بطرز قدیم تحصیل کرده از علوم جدید هم بی بهره نیست کمی زبان فرانسه و انگلیسی میداند و از صنایع ظریف و از ترتیب ماکولات و مشروبات و حلویات معلومات دارد.

تألیفات مختصری نموده کتاب رضوان خود را که بتقلید گلستان سعدی است در کرمان شروع کرده در اصفهان باز بنویشتن آن مشغول است برای آن کتاب هر چه را از گفتار دیگران پسند میکند ذخیره مینماید چنانکه ماهتاب شبی بایکدیگر در کنار زاینده رود در موقع طغیان آب ساعتی چند تقریباً کنار بر سر میبردیم بدیده مختصری از نگارنده شنیده بامداد در روشنی مهتاب بزحمت نوشته در رضوان درج مینماید میرزا آقاخان را بن وقت سی و یکسال از عمرش گذشته ولادتش در سنه ۱۲۲۷ هـ. می باشد. پدرش عبدالرحیم خان از خوانین بر دیر کرمان تحصیلش عمده در کرمان شده باناصرالدوله فرمانفرما والی کرمان که مردی متهور و پر طمع است سازش نکرده ناصرالدوله در صدد گرفتاری و آزار او برآمده از آنجا که حکومت کرمان تابع حکومت اصفهانست فراراً باصفهان میآید و طوایف نمیکشد که در جزو مقربان ظل السلطان سمت نائب اشکی آقاسی مییابد.

میرزا آقاخان در ابتدای ورود باصفهان کسوت خوانین کرمان را دارد شلوار سیاه فراخ در پا سرداری که رجیر با قبای کوتاه حنی در بر کلاه سیاه درشتی بر سر و چون معروف ظل السلطان میگردد کسوت خود را تغییر داده لباس معمولی درباریان را میپوشد. میرزا آقاخان در ابتدای ورود باصفهان در همسایگی ما وارد شده شبها در منزل نگارنده میماند شبی وارد شده بنچه یستهمی بدست دارد میگشاید یکدست چلته و شلوار و سرداری ماهوت مشکی و دودست لباس زیر و یک بند شلوار خریده همان شب آنها را پوشیده امتحان میکند و خوشحال است که از آن کسوت بیرون آمده است. میرزا آقاخان در آمدن باصفهان چون بطور فراد از کرمان بیرون آمده جز لباس تنش و یک اسب و یک تفنگ دولول و یک خودجین ترکی چیزی ندارد کم کم در اصفهان مختصر اسباب زندگانی از پول فروش اسب و پول دیگر که داشته تدارک میبیند و بانهایت سادگی زندگانی میکند و بفضل و دانش معروف میگردد پس از چندی حاکم کرمان از مقام میرزا آقاخان در اصفهان مطلع شده نزد ظل السلطان از او سعایت میکند آن سعایت بضمیمه عدم سختی معقولیت میرزا آقاخان بادر بار نامعقول ظل السلطان او را از سمتی که داشته میندازد.

در اواخر توقفت اصفهان میرزا آقاخان شیخ احمد روحی که استاد زاده اوست از کرمان باصفهان آمده بر او وارد میگردد شیخ احمد در قرآن و احادیث مهارتی دارد با نقلی غیر آوسری پرشور میرزا آقاخان از او احترام میکند و او را استادزاده خود میخواند چه نزد پدرش آخوند ملا محمد جعفر که از علمای محترم کرمان بوده مدتی تحصیل نموده است.



شیخ احمد روحی در سن ۱۲۸۳ قمری متولد شد در سن ۱۳۱۴ قمری

آمدن شیخ احمد باصفهان در وضع زندگی آبرومندی که رفیق محترمش دارد تفسیری میدهد چونکه متانت و آداب ذاتی میرزا آقاخان در وی دیده نمیشود بالاخره این دو دوست اصفهان را ترك نموده بطهران میروند اوائل ۱۳۰۲ هـ.

میرزا آقاخان چون بطهران میرسد احساس مینماید که ناصرالدوله حاکم کرمان از امین السلطان درخواست کرده نگذارد او در طهران بماند بلکه

او را تحت الحفظ بکرمان بفرستد بعنوان اینکه بدهکار دیوان است در صورتیکه میرزا آقاخان دخالت در عمل نداشته و بدهکار نبوده است امین السلطان هم برای پذیرفتن خواهش والی کرمان حاضر گشته این است که از توقف طهران و شکایت نمودن از حاکم ظالم صرف نظر کرده با همسفر خویش و باتفاق میرزا عبدالخالق خان که در طهران با آنها طرح الفت ریخته بجانب استانبول روانه میشود.

میرزا عبدالخالق خان اصفهانی شخص روشن فکر و آزاده است سالها ریاست

تجار را در طهران داشته و گاهی به مشاغل دولتی دیگر هیهتاً اخته اخیراً از خدمت دولت و از توقف ایران دلتنگ شده هر چه دازد میفروشد و با دو مسافر مذکور بجانب قسطنطنیه روانه میگردد.

بالجمله جدائی از این جوان فاضل مهربان خاطر نگارنده را در اصفهان پریشان میسازد و تنها خیال مسافرتی که پیش آمده اندکی موجب انصراف خاطر من از فکر یا سفر کرده است شرح مسافرت آنکه پدرم از پیش آمدهای اصفهان و کشمکش با همکاران خود و باطل السلطان در باطن خسته و ناتوان شده عزم مسافرت عراق عرب و حجاز را نموده نگارنده و برادر کوچکترم میرزا علی محمد را نیز با خود هیرد خیال مسافرت رشته علاقه هائی را که در اصفهان محکم بسته شده است مینماید و هر گونه هوای دیگر که در سر بوده زایل میسازد

باید دانست که سفر کردن معترمانه در مملکت مادر این وقت سه صورت دارد یکی سفر با شتاب است که در راههای دور بر اسبهای پست دولتی سوار و روزی چند فرسخ راه میروند و در هر چهار فرسخ اسب عوض مینمایند و گاهی در این اواخر بزرگان در راههای شوسه یا طبله آموار در کالسه و درشکه خویش نشسته اسب پست آنها را بمنزل میبرسانند و یا از خود اسب بمنزله فرستاده عوض مینمایند این قسم مسافرت گرچه سریعترین مسافرتهاست ولی خرجش زیاد و برای آنکه بر اسب سوار میشوند زحمت بسیار دارد خصوصاً اسبهای ضعیف و ناتوان و گاهی مجروح میباشند دوم سفر با مکاربان است که بر اسب و استر سوار و یا در کجاده و محمل هینشینند و گاهی در راههای دور کم آب و صحراهای وسیع کجاده و محملها را بر شتر مینهند اینگونه مسافرت بیشتر اختصاص دارد بکسانی که با اهل و عیال سفر مینمایند خرج و زحمتش کمتر و طول مدتش از همه بیشتر است.

سیم مسافرتهای خصوصی است که يك شخص برای خود و بشکانش ترتیب میدهد یا چند کس با هم همسفر میشوند هر يك هر کوب مخصوص و اسباب سفری مختصری همراه دارند.

در فصلهای خوش نغمه کنان روزی چند ساعت صبح و عصر و گاهی شبهای مهتاب

را حرکت میکنند و هر کجا بخواهند اطراق مینمایند.
این بهترین اقسام سفر است و مسافریس میتوانند در ضمن خوشگذرانی هم داشته باشند.

پدرم هر وقت بی اهل و عیال سفر کند اینصورت را اختیار مینماید در این موقع هم هر کوی چند از اسب دانستر برای خود و من و برادرم و دو مصاحب و دو نوکر تهیه دیده در ماه شعبان ۱۳۰۳ هـ از اصفهان بجانب عراق عرب روانه میکردیم.

فصل یازدهم

قصه حجاز

در این وقت که من مرحله بیست و چهارم زندگانی را می پیمایم احوال روحیم بتجرد و انقطاع از خلق نزدیکتر است تا بتعلق بمادیات اغلب بانندک مراقبت خود را در فضای نورانی دیده به عبود حقیقی متوجه میگردم.



مرحوم حاج میرزا هادی دولت آبادی و برادرانش

- ۱- مرحوم حاج میرزا هادی دولت آبادی ۲- آقا میرزا احمد دولت آبادی
- ۳- حاج میرزا یحیی دولت آبادی ۴- حاج میرزا علیمحمد دولت آبادی
- ۵- حاج میرزا مهدی دولت آبادی

انقطاع از دوستان و صحبت ایشان هم در احوال روحی من اثر شدید نموده در طی مرحله بیماری که هموم متعدد هم واحد میگردد و از توارد خیالات مختلف آسایش حاصل میشود این قافله کوچک که بیش از هفت راکب و هفت مرکوب نیست تغزن کنان بجانب مقصود روانه است دمن بیشتر بخورد مشغول میباشم .

پدرم عادت های حضر را در سفر تغییر داده با کوچک و بزرگ ملاحظت و ملاحظت مینماید روی بهشت بزمه نشان میدهد باین سبب برای هیچکس دلتنگی حاصل نمیکردد .

یکروز بحاجتی از قافله باز میمانم از استر درشتی که بران سوار هم فرود آمده چون میخواهم دوباره سوار شوم استر آرام نمیکردد و راکب نمیدهد زمین تیز هموار است و بلندی که بتواند مرا در سواری مساعدت کند یافت نمیشود در این حال درویش سیاه تنوعندی باقامت رسا لبهای درشت و دعاغ پهن گیسوی پیچیده وافر لباس کهنه با رنگهای مختلف در بر پوست ببری برشانه کشکولی بریکدست و من تشائی مناسب جبه خود در دست دیگر از دور نمایان میگردد درویش مرا بواهمه میاندارد خصوصاً که مبینم رو بمن میآید اما بزودی احساس مینمایم قصد احسان دارد و میخواهد مرا در سواری کمک نماید نزدیک شده لجام مرکب را میگردد و استر از نگاه کردن درویش در چشمهای وی بر بد هوایی خود میفزاید .

درویش بزبانی که برای رام کردن حیوانات دارد بنوازش آن پرداخته نتیجه بکس مینماید عاقبت مرا بزحمت سوار کرده با تشکر بسیار از احسان او بضمیمه انعامی میگذرم .

شبانه این حکایت را برای پدرم و همسفران نقل کرده میگویم اگر نبود رعایت حق احسان درویش که مبادا دلتنگ گردد در آن هنگام که درویش استر را نوازش میداد و بر بد هوایی آن افزوده میشد مثلی میآوردم ، کنیز سیاهی طفل کوچکی را نوازش داده میگفت مترس من با تو عتم طفل بزبان آمده میگوید من از تو مترسم .

پدرم بسم کنان میگوید آری گاه میشود از بدرقه بیش از دزد باید ترسید .
خلاصه طی مراحل میکنیم تا بکرمانشاهان میرسیم گرچه دومیته دیگر از این

شهر کوهستانی گذشته‌ام ولی در کودکی بوده بر اوضاع طبیعی و احوال مردم آن‌پی نبرده‌ام اینک احساس میکنم که مردم کردستان خوش‌قیافه خوش اندام حساس و باذوق هستند. شهر کرمانشاهان محل عبور و مرور زرادت‌های عالیات است همه گونه اشخاص بر آن وارد میشوند باین سبب آبادی شهر و آداب دانی خلق از بسیاری از شهرهای ایران بیشتر است ولی افکار تازه در آنجا بقدری کم دیده میشود که در حکم معدوم است روزی چند آنجا میمانیم حکومت و معاریف بلد از هر طبقه از پدرم احترام مینمایند و با کمال دلخوشی از آنجا روانه میگردیم.

دو منزل راه طی شده بهارون آباد میرسیم چون پاسی از شب میگردد پدرم در حجره تنها استراحت نموده درحالتیکه من دستور کوچ نمودن میدهم مرا میطلبند وارد میشوم بحجره تاریک بهوای صدای او نزدیک میگردد مرا پهلوی خود نشاندند نوازش کرده میگویند از این امری که میکنم دلتنگ نمیگردی و لکن ضرورتی در پیش و علت مهمی در نظر است که بایستی بکرمانشاهان بازگشت نمایم.

نکارنده از شنیدن این سخن بی‌نهایت افسرده گشته بی آنکه از سبب حقیقی این فکر نابهنگام استفسار نمایم میگویم هر چه فرمائید اطاعت میکنم پدرم با کمال خوشحالی میگوید بلی بطرف کرمانشاهان روانه میشویم.

چون این خبر را بر فقیان میدهم همه را حیرت فرا میگیرد و بجز اطاعت چه میتوانند کرد.

بالجمله راه پیموده شده را با نهایت کراهت بازپیموده بکرمانشاهان بر میگرددیم این بازگشت بی ترتیب در نظر مردمی که دوزخ پیش بایک عالم خلوص و ارادت بدرقه نموده‌اند ما را خفیف ساخته در مدت یکماه که باز در کرمانشاهان اقامت میشود چندان روی مهربانی بمانشان نمیدهند بعد از مدتی بمقصد پدرم از این بازگشت پی میبرم و زبان آن را از سوزش افزون تصور مینمایم و نقصان را بتصور خود نسبت میدهم پس از یکماه توقف کرمانشاهان باز راه عراق عرب را پیش گرفته روانه میگردیم و در سرحد ایران بجای خوانین گرنندی و انتظامات آنها جمعی راهزنان طایفه همانند را بریاست جوانمیر که مردی شرور و بی‌باک است دیده از تاخت و تاز آنها در سرحد عثمانی

نسبت بخودی و بیگانه حکایت‌ها می‌شنویم اما طولی نمی‌کشد که دولت او را گرفته و کشته و خانواده‌اش را برباد می‌دهد - پس از ورود بکاظمین پدرم بخیال می‌افتد از راه حلب که تازه دایر شده بساحل دریای سفید رفته از آنجا بجهاز روانه گردد عزم خود را جزم و مصمم حرکت می‌شود .

در اینوقت من علی‌المزاج بودم و قدرت مسافرت نداشتم پدرم مرا با دوتن از همسران در کاظمین گذارده خود قافله تشکیل داده روانه حجاز می‌شود و رخصت می‌دهد اگر من زود صحت یافتم از همان راه رفته بوی ملحق کردم .

پیدا است تفرقه در میان این جمع مختصر تا چه اندازه می‌تواند هلال انگیز و موجب بدبختی بوده باشد بالجمله روزی چند پس از رفتن پدر مزاج مرا اندک بهبود حاصل گشته قافله کوچکی مرکب از چهار مرکب و پنج را کسب تشکیل داده بجانب حلب روانه می‌شویم چون بدیر حافر مبرسیم علت مزاج من باطقیان شدیداً عود کرده کار بنا امیدوی از زندگانی می‌کشد .

در یکی از غشوه‌ها رفیقان مرا مرده پنداشته در حجره را بسته می‌روند تدارک کار خود را بگیرند در صورتیکه بواسطه بی‌زبانی از بیچارگان شمرده می‌شوند اما بهران شدید نتیجه سلامت می‌دهد و رفیقان باز آمده مرا زنده هیابند پس از یکی دو روز بجانب حلب روانه می‌گردیم .

چیزی که در این حال ناگوار ما را تسلیت می‌دهد همانا دیدن اوضاع طبیعی این راه است صحرا سبز و خرم و بانواع گلها و ریاحین مزین سر آمد همه شط‌گل آلود فرات است که بیست منزل راه از مقابل ما می‌گذرد و اگر دست پیچ و خم راه ساعتی ما را از دیدن آن محروم سازد باز بزودی از دیدارش بهره‌مند می‌گردیم از جنگلهای انبوهی می‌گذریم که دست هیچگونه تصرف بداعیان آنها نرسیده و گاهی از دور از میان آنها صدای درندگان بگوش می‌رسد اما طولی نمی‌کشد که از جنگل در آمده در دامن صحرای پراز لاله و گل و در دامن کپسار سبز و خرم منظره‌های دلکش را از هر طرف دیده‌م قهقهه کبک‌های دری را می‌شنویم .

مردم این راه سنی مذهب و متعصب می‌باشند خصوصاً که پیش از عبور و مرور

از این حظ معمول نبوده مردمش با کسی خلطه و آمیزش نداشته بتعصب جاهلیت خود باقیمانده‌اند روزی از حلفیان باد در کنار شطرات بآبادی نزدیک پناه برده تادر مدرسه کوچکی که بهترین عمارتهای آنجا بنظر میاید ساعتی استراحت نعیم .

معلم مکتب از حال کار و مقصد مذهب نگارنده میپرسد ایرانی و شیعه مذهب بودن خود را کتمان میکنم تا بدانم او در چه عقیده میباشد چون صحبتی از شیعیان میان میاید بر آشفته گشته میگوید هر کس يك رافضی را بکشد بدان ماند که هفتاد مرتبه طواف خانه خدا کرده باشد از تعصب او نموجب نموده بر حال نورسان پرورده دست تربیت او تأسف میخورم .

آری چنانکه اتحاد مذهبی میتواند اقوام مختلفه را بیکدیگر نزدیک کند تعصب جاهلانه هم میتواند بزرگتر سنگ تفرقه را در دایره ائتلاف ملل انداخته دل آدمی را گورستان رحم و عروت نماید .

بالجمله بشهر حلب میرسیم این اول شهر قشنگ آباد است که من در عمر خود میبینم جامع ذکر با راکه یکی از مساجد مهم اسلامی است در این شهر زیارت مینمایم از آنوقت که این شهر بدست ایرانیان بوده است هنوز آثاری از ایران باقیست .
دروزی دوسه در آن شهر گشته بدبختانه دست طعمکاری مأمور رسمی گرسنه ایران بمالیه ضعیف ما نقصان شدید وارد میآورد .

بالجمله در وقت تنگ و با نقصان مالیه بجانب دریا حرکت نموده پس از سه روز در ساحل مدیترانه باسکندرون میرسیم .

پدرم بر کشتی نشسته و رفته موسم حج نیز گذشته نه راه رفتن و نه وسیله برگشتن مزاج علیل همفران کم دل و بی زبان نه اعتباری و نه آشنائی اما قادر متعال که در شدائد بمددکاری درمندگان میرسد در مدت سه ماه که در آن نواحی توقف میشود اسباب معاش مختصری فراهم میآورد تا پدرم خبردار شده از همین راه که رفته باز میاید و تفرقه ما بجهت مبدل میگردد .

پدرم در مراجعت از حجاز چون باسکندرون میرسد قافله‌ئی تشکیل داده همه بانفاق و آسایش از راهی که آمده‌ایم بعراق عرب بر میگردیم .

اگرچه دولت عثمانی در قلمه های کوچک که در منزلکاهای این راه بنا نموده قوه مختصری دارد ولی از تاخت و تاز چپاول گران که بر سر قبائل کوچک میشود استعداد جلوگیری ندارد چنانکه در این وقت هر چه بعراق عرب نزدیکتر میشود مردم را پریشان تر مشاهده مینماییم و چون از علت آن پرسش میشود با آه دردناک میگویند ابن الرشید ماخلی شیئی چه دارائی آنها بینمای امیر نجد محمد رشید رفته است با این وصف صفت مهمان نوازی ذاتی خود را از دست نداده بقدر استطاعت از واردین پذیرائی مینماید .

در ماه جمادی الاولی ۱۳۰۴ هـ که بکر بلا میرسیم تصور میکنیم اول آسایش ما خواهد بود غافل از اینکه دست نامردمی از پیش تدارک ناگواری برای ما گرفته باین ترتیب که دشمنان پدرم در اصفهان شخص شروری را با ارمغان قابل بعثیات فرستاده اند تا بدست طمعکاران آنجا پدرم را در نظر رؤسای روحانی بفساد عقیده منسوب ساخته او را اهانت نمایند و از مقام او بکاهند فرستاده مزبور هم در ادای وظیفه کوتاهی ننموده نهایت مقام روحانیان حقیقی از این مقدستر بوده است که بر اینگونه غرض ها اثری مترتب نمایند اینست که در ادای تکلیف احترامات پدرم کوتاهی نکرده بلکه چون بحقیقت مطلب پی میبرند تا حمله های معاندین را جواب فعلی داده باشند بر احترامات وی میافزایند بسببی است مدعیان طماع هم از کشیدن دنباله مطلب و آسوده نگذاشتن مادست بر نمیدارند . چند ماه در کربلا و نجف وقت میگذرانیم و چون ماه رمضان میرسد پدرم در نجف با امامت جماعت و موعظه عمومی پرداخته مردم بر او میگردند .

این اخبار که باصفهان میرسد آتش حسد معاندین را شعله ور تر ساخته بر اقدامات معاندت کارانه خود میافزایند .

معاندین چون از نجف و کربلا مأیوس میشوند در سامره تهیه اسباب میبینند که حاج میرزا حسن شیرازی را با پدرم مخالف نمایند . چنانکه در هنگام ورود سامره آثار آن نمایان گشته آنطور که انتظار پذیرائی از حوزه میرزای شیرازی بوده ظاهر نمیکردد

اما شخص محترم میرزا در مردم داری یگانه عصر خویش است عوالم الفت

قدیم را رعایت کرده مقام بزرگی خود را محفوظ داشته با کمال مهربانی از پدرم میخواهد تا رساله‌ای در اصول عقاید نوشته دست شبیه یا عناد مخالفین را کوتاه نماید پدرم امر استاد محترم خود را اطاعت کرده پس از چندی رساله در الفوائد فی اصول العقاید را نوشته منتشر می‌سازد.

بالجمله پدرم از سامره بجهانب ایران روانه میشود و برای تحصیل و تکمیل شرعیات مرا آنجا گذارده تکلیفم را به‌عهده او امر میرزای شیرازی مقرر میدارد.

فصل دوازدهم

تنهایی در عراق عرب

مفارقت از پدر، دوری وطن، معلوم نبودن تکلیف، نداشتن رفیق مانوس نبودن رابطه با هیچکس از عرب و عجم و متعاقب بودن این اقامت بمذاکراتی که برضد پدرم در آنجا منتشر بوده روزگار را بدیده من تاز کرده هم و غم شدیدی که کمتر مانند آن را دیده‌ام بر وجود من مستولی می‌کرد.

بحوزه درس میرزای شیرازی حاضر میشوم و گاهی حوزه‌های درسهای دیگران را هم می‌بینم و انتظار فرصت می‌کشم تا تکلیف آتیه خود را بدانم.

برای اقامت سامره هیچگونه روی رضایتی در خاطر خود نمی‌بینم یکماه بدین منوال می‌گذرد ایام عرفه که زیارت مخصوص کربلاست نزدیک شده باین بهانه بعیرزای شیرازی عریضه نگار گشته درخواست تعیین تکلیف میکنم.

میرزا برای صحبت حضوری وقت داده بعد از ظهری است بمنزل او میروم جمعی از رؤسای علمای سامره در هشت خانه انتظار دیدن آیه‌الله را دارند و من از هر جهت از تمام آنها کوچکتر هستم شیخ عبدالکریم نوکر میرزا دو مرتبه می‌رود بخانه و بیرون می‌آید و من می‌گویم عرض کنید فلانی حاضر است و میپرسم عرض کردید می‌گوید خیر مرا غرور جوانی و بی‌طمعی بران میدارد که بگویم من در دنیا و آخرت حاجتی بکسی ندارم و از خانه بیرون می‌آیم میرزا نزدیک هشت و پشت دیوار تازه از

خواب برخاسته و نشسته است صدای مرا شنیده شیخ عبدالکریم را فرستاده مرا بر
 میگردداند رسول مزبور مرا آگاه میکند که میرزا صدای مرا شنیده است من باشم سازی
 بنگدست آن مرد بزرگ میرسم خصوصاً که اظهار لطف بسیار او را مشاهده مینمایم
 میرزا از من میرسد حوزه های درس سامره را دیدی کدام يك را پسند کردی میگویم
 درس آقا میرزا محمدمتقی شیرازی را میرزا از این حسن انتخاب بر اظهار ملاحظت خود
 بمن میافزاید و بالاخره میگوید یا اینکه من درست میدارم امثال شما در سامره بماتند
 نمیخواهم تحکم کرده باشم پس بمیل شما وامیگذارم هر کجا را از نجف و سامره
 برای اقامت اصلاح میدانید اختیار نمائید در جواب از مراحم وی تشکر نموده بدلیلی
 که پسندیده از میگردد نجف را برای اقامت رجحان داده رخصت میگیرم و در هنگام
 هر خاصی تا کاملاً از من دلجوئی کرده باشد میگوید من پیدر شما هم ارادات دارم آنطور
 که من او را شناختم دیگران نشناختند خلاصه بعد از يك روز از سامره بنجف روانه
 میشوم در مدت يك ماه اقامت سامره از احوال ایرانیان مقیم کسب اطلاع مینمایم در
 سامره در قسم ایرانی جمع شده يك قسم طلاب که متجاوز از یکصد نفر میباشند و رؤسای
 آنها پیش از چهار یا پنج تن نمیباشند و هر يك از آنها حوزه درسی دارند که طلاب
 در آن حوزه ها استفاده مینمایند و در محضر تدریس میرزا که در سال چند ماه دایر
 است مدرسین و متدیسین همه حاضر میگرددند قسم دوم بعضی از کسبه میباشند که
 برای فائده بردن از طلاب و از زوار آنجا اقامت گزیده کسب معاش مینمایند تمام این
 جماعت در تحت نظر خصوصی میرزا زندگانی میکنند و میرزا بر احوال هر يك بخوبی
 آگاه است در صورتیکه طلاب برای رقابتی که با یکدیگر دارند هیچیک از مناسبات
 دیگری با میرزا در امر وظیفه آگاه نیستند مگر از روی حدس و تخمین چه هر يك
 مکنند مبلغ و مقدار وظیفه خود را مکتوم داشته باشند .

موقع ادای وظائف فرستاده مخصوص میرزا بر هر يك وارد شده وظیفه را ادا
 کرده رسید میگیرد و میرود اگر کسی نیکو نظر کند مینماید میرزا بحسن تدبیر
 زمام اختیار این قوم را در دست گرفته همه رامیان خوف در جا نگاهداشته است .
 طلاب چون با یکدیگر مینشینند از هر گونه دلنگی و بدگویی از اوضاع سامره

گرچه بساحت درئیس کل هم بُر بخورد مضایقه نمیکنند .

و چون با اجنبی مخصوصاً با زدار و مترددین میشینند متوقفین سامره را ملکوتی صفات درئیس کل در عالم بر خفیات و صاحب کشف و کرامات میخوانند و بالجمله اوضاع واحوال سامره حیرت انگیز و تعجب آهیز است .

کم کم کار سامره بجائی میرسد که روی توجه عموم شیعیان دنیا بدانجا گشته و جوه سهم امام از هندوستان و ایران در ققازوهر کجا جعفری مذهب هست سامره میرود . ارباب نوقع از میرزای شیرازی از حد و حساب بیرون حتی رؤسای روحانی ساکن کربلا و نجف از عرب و عجم مکرر بسامره بعنوان زیارت رفته ضمناً از میرزا متوقع احسانند و مأیوس هم بر نمیگردند گرچه تحصیل رضای آنها که حد معین ندارد کار دشواری است و بزرگتر تدبیری که میرزا برای قانع نمودن ایشان مینماید اینست که اولاً آنها را بکلی مأیوس میکند باین عنوان که وجوهات ترسیده صندوق خالی است پس از نا امیدی هر يك را بمختصر همراهی راضی نموده روانم مینماید خلاصه از سامره گذشته بکاظمین و کربلا عبور نموده در نجف اقامت میگزینیم .

شهر کربلا روز بروز رو بآبادی است چنانکه در این وقت یکی از شهرهای بزرگ عراق عرب شمرده میشود بدیهی است که این آبادی از پول ایران و بدست ایرانیان میشود چه اگر یکسال زوار عجم باین شهر وارد نگردند آثار تنزل همه چیز در آن هویدا میگردد .

شیعه مذهب گرچه تمام اماکن مقدسه خود را محترم میشمارند و بر حسب ترتیب مکه و مدینه و نجف را بایستی بر کربلا مقدم بدانند ولی نظر بعلاقه مخصوص که بشهدای کربلا دارند میتوان گفت علاقه آنها بدیکر اماکن علاقه ارادت است و بکربلا علاقه عشقی .

مجاورت کربلا بزرگترین سعادت ها شمرده میشود این است که کربلا بیک شهر فارسی زبان شیبه تر است تا بشهری از عربستان .

از طرف دیگر بسیاری از مردم فاسد الاخلاق که نتوانسته اند در ایران زندگانی کنند مجاور کربلا شده اند و از هیچگونه شرارت دریغ نمیدارند باین واسطه در

شهر های ایران و عربستان فساد اخلاقی که در این شهر هست کمتر دیده میشود وضع روحانیت این بلد را هم از روی سایر احوالش باید قیاس کرد خصوصاً که روحانیت در اینجا و در همه جا تا بیک درجه صورت و روات یافته در این صورت طمعکاریها و هوسرانیهای مفرط بیشتر در روحانی زادگان جاری است .

مهمترین حوزه های روحانی کربلا حوزه حاج شیخ زین العابدین مازندرانی است شیخ مازندرانی قریب هشتاد سال از عمرش گذشته در فقاہت و تقوی ضرب المثل است حسن خلق سرشاری دارد .

مرجعیت تام یافته خصوصاً نسبت بشیعیان هند که نظر بمجاورت او در کربلا او را از دیگر روحانیان بهتر و بیشتر میشناسند .

دیگر از اوضاع روحانی کربلا مرکزیت فرقه شیخیه است که در مقابل متشرعه دکانی گشوده حوزه گرمی دائر دارند و چون از روی احترام از بالا سر ضریح سیدالشهدا عبور نمیکند غیر شیخی ها بالاسری نامیده میشوند و شیخی و بالاسری در کربلا اصطلاح شده است میان شیخی و غیر شیخی .

واما نجف چنانکه از پیش اشارت رفته اول مرکز روحانیان جعفری مذهب شناخته شده اوضاع طبیعی این شهر و اطرافش نسبت بسابق تفاوت کلی نموده است . پیش از این بواسطه اختلاف ذکر و شمرت و تا امنی اطراف نجف سکونت مردم منحصر بوده بداخل قلعه اکنون از آن اختلافات کمتر اثر هویدا است بعلاوه حکومت عثمانی قوت گرفته قبائل اطراف نجف را در تحت اطاعت در آورده اینستکه سکنه این شهر بال و پری باز کرده در خارج قلعه عمارت ها ساخته باسایش زندگانی مینمایند . دریاچه ای که نزدیک نجف بوده بواسطه سد نمودن مجاری انباری که در آن وارد میشده خشک گشته و برای زراعت نمودن میدان وسیع باصلاحیتی بدست سکنه نجف آمده روز بروز بر وسعت دایره زراعت آنها افزوده میشود خشک شدن دریاچه نه تنها میدان زراعت بمردم داده است بلکه خوشبختی دیگری را هم بجانب ایشان جلب کرده و آن اینست که از سطح دریاچه راهی پیدا کرده اند تا نهری از شفاخته کننده آب شیرین فرات را از آن نهر بنزدیکی نجف جاری نمایند در سابق آب شیرین را

برای شرب مردم نجف از کوفه که پیش از يك فرسخ از شهر دور است میآوردند به قیمت گزاف میفروخته‌اند چند سال پیش نیست که از پول ایرانیان بدست حاج سیداسدالله رشتی اصفهانی از مسافت دور بواسطه نهری از زیر زمین آب شیرین نزدیک نجف ظاهر گشته ولی در مواقع خرابی نهر مذکور باز مردم دچار بی‌آبی میشده‌اند.

اکنون نهر تویرج برای شرب و زراعت اهل نجف را سعادت بزرگ بخشیده در این ایام که نیکارنده بنجف می‌رسد کنند نهر مزبور شروع می‌گردد مردم نجف مخصوصاً عرب‌ها بی‌نهایت خوشحالند زیرا که این نهر پول و بدست خودشان جاری میشود شیرینی آب فرات در کام آنها بواسطه عصیت تلخ نمی‌گردد می‌شوم یکی از پیر مردان عرب که تعصب شدید دارد در مدت چندین سال که مابین کرده شدن نهر ایرانی و نهر تویرج فاصله است هر وقت دستش بآب کوفه نمیرسیده آب شور چاههای نجف را رامیاشامیده و از آشامیدن آب نهر ایرانی احتراز مینموده است دیگر از ترقیات نجف آباد شدن کوفه و نواحی آنست در نخلستان‌های خوش هوای آن اطراف عمارتهای نیکو بنا شده بازارها و تجارتخانه‌ها دایر میگردد شاید طولی نکشد که شهر قدیم کوفه پس از قرن‌ها خرابی باز خود را آباد ببیند بلی تاریخ است که گم میکند و میجوید و در برابر عمر آن قرن‌ها زمان مانند چشم بر هم‌زدنی میگذرد اوضاع روحانی نجف هم نسبت بسابق تفاوت کلی نموده است معنویتها و استحکامات اساسی مبطل بملاحظات ظاهری شده امور روحانی بیشتر در مجاری خیالات ریاست طلبی و هوس رانی میگذرد در حوزه روحانیان يك طایفه ترکانند که مامغانی و شرایبانی رئیس اول و دوم آنها میباشند چنانکه از پیش گفته شد دیگر حوزه اعراب است که سیدحسین بحر العلوم در ریاست و سیادت و شیخ محمد حسین کاظمینی در فقاہت بر دیگران تقدم دارند و دیگر حوزه فارسی زبانان است که سه صورت یافته است یکی آنانکه در ریاست خود استقلال دارند از همه مقدم حاج میرزا حبیب‌الله رشتی است که در میدان علم اصول فقه جولانگاه وسیعی دارد و اول حوزه درس نجف بشیر او دایر است.

دوم اشخاصی که بستگی بمیرزای شیرازی دارند در حقیقت نمایندگان سامره

میباشند و خود را برای مرجعیت تامه یافتن بعد از میرزا حاضر مینمایند.

از همه مقدم آخوند ملا کاظم خراسانی است و بعد از او آقا سید محمد کاظم یزدی.
سیم حوزه شیخ هادی طهرانی است.

شیخ هادی مردی فقیه و دارای افکار تازه است جمعی از طلاب با ذوق نجف بر او
کرد آمده حوزه علمی با حرانگی تشکیل داده اند.

شیخ هادی خود را معلم و افضل از دیگران میدانند بلکه از معاصرین خود تجاوز
نموده بفقهای گذشته هم وقتی نمیکند و بخیر از معاصری از فقهای بزرگ مانند شهید
محقق علامه حلی و غیره باقی را با احترام نام نمیبرد و بر افکار ایشان خرده میگیرد طلاب
حوزه درس او نیز از تجری نبودن نسبت به دیگران باک ندارند و خود را از طلاب دیگر
بیدارتر می‌شناسند.

نتیجه این ترتیب محسوس واقع گشتن این حوزه است نسبت به حوزه های دیگر
و بالاخره بمعارضه منتهی در شیخ هادی از طرف حوزه فارسی زبانان مرود میگردد.

باین ترتیب که رؤسای فارسی زبان خاصه آنها که با سامره مربوطند از وی در
معاضد میرزای شیرازی سعایت میکنند ولی میرزا نظر بعادت که دارد خود را طرف
نکرده انتظار فرصت میکشد تا در سنه ۱۳۰۲ حاجی میرزا حبیب الله رشتی به خراسان
رفته در مراجعت بسامره میرود میان دو رئیس روحانی صحبتی از شیخ هادی طهرانی
بعیان میآید.

میرزای رشتی که از ساده لوحی خیالی نیست بعد از مشورتی که میکند پس از
احراز میل قلبی میرزای شیرازی مصمم میگردد او را تخطئه نماید و چون بنجف بر
میگردد در مجلس عام که اغلب رؤسای روحانی و طلاب محترم حاضرند در موقعی
که خدمتگذار مجلس فنجان قهوه را از دست شیخ هادی میگیرد حاج میرزا حبیب الله
امر میکند فنجان را تطهیر نمایند باین بیان شیخ هادی نجس و واجب الاجتناب
شمرده میشود.

همه در میان طلاب افتاده کشمکش شدید حاصل و بالاخره شکست فاحش
بعوزه شیخ هادی دارد میگردد بطوریکه غیر از معدودی از خواص اصحاب کسی دور
او باقی نمیماند چنانکه اگر رؤسای روحانی عرب مخصوصاً شیخ محمد حسین کاظمینی

ازار حمایت نمیکردند اقامت وی در نجف نیز مشکل میگشت .
اما او خودداری کرده مقام خویش را نگاهداری مینماید نارفته رفته آتش فتنه سرد میشود و میتواند باسایش امرار حیات نماید .

نگارنده مدت یکسال و نیم در نجف اقامت نموده در حوزه درس میرزای رشتی و آخوند ملاکاظم خراسانی بتحصیل فقه و اصول میپردازد با پریشان خاطر بها که دارد یکی بواسطه گرفتاری پدرم بدست دشمنان خود در اصفهان که اخبار آن بنجف رسیده مرا زحمت میدهد و دیگر بواسطه تنهایی و بی همزبانی - انس و علاقه من در آن شهر فقط بسید پیر مرد محترمی است دارای اخلاق نیکو و افکار تازه سالها در نجف در میان طلاب با احترام زندگانی کرده دل جمعی را بجانب خود جلب نموده همه او را دوست میدارند در مدرسه صدر نجف حجره تمیزی دارد با ریاست مختصری بر طلاب آن مدرسه زندگانی سهل ساده منظمی دارد .

سید وقت خود را تقسیم کرده هر کار را در موقع خود میکند و هیچ موقع را از دست نمیدهد اغلب آرزو که يك ماه را میخورد و بی قست متساوی تقسیم کرده هر قسمتی را یکروز مصرف مینماید .

عادت و اخلاق و رفتار او در نجف در میان طلاب ضرب المثل و قابل تمجید است نامش حاج میرزا علی محمد .

بالجمله در اواخر سنه ۱۳۰۴ یکهزار و سیصد و چهار مصمم میگردد بتدارك حج فوت شده مجدداً روانه حجاز کردم و زان پس باصفهان مراجعت نمایم .

فصل سیزدهم

مصر و حجاز و ایران

در ماه رمضان سنه ۱۳۰۴ از نجف بکاظمین آمده با جمعی از آشنایان ایرانی همسفر شده از راه حلب بجانب حجاز مسافرت مینماید چون راهی است که دورتر به پیوده ام بایستایی بیروم و قافله سالار شناخته میشود همه جا را مخصوصاً شهر حلب را از همه بهتر مبینم و محسوس است که بر آبادی راه بیش از اقتضای مدت کم افزوده گشته .

در ساحل مدیترانه بر کشتی نشسته باسکندریه میروم فرست را هفتیمت شمرده. یابکی از رفیقان بمصر میروم و این اول مرتبه است که در راه آهن سفر مینمایم نزدیک غروب آفتاب قاهره رسیده چون سالهاست آرزوی دیدار این شهر را دارم مسرت فوق العاده در خاطر خود احساس مینمایم جمعی از ایرانیان برای تجارت و غیره مقیم قاهره میباشند و در میان آنها حاج میرزا رفیع اصفهانی معروف بمشکی در مهمان نوازی و جوانمردی کوی سبقت از دیگران ر بوده است و حاج محمد حسن کازرونی من واقدم تجار ایرانی است.

نگارنده بر حاج میرزا رفیع وارد میشود و روزی چند بمواظقت وی دیدنیهای آن شهر شهیر را دیده آثار قدیمه آن جالب نظر میگردد.

مخصوصاً مومیائیهای اجساد فراتنه و بزرگان قدیم مصر که از اهرام در آمده و بمردم عوامی که از روی توهمات مردم قدیم دنیا را با قامت و قیافه های دیگر تصور مینموده میفهماند که مردم دنیا بافتضای آب و هوای مختلف همه وقت بیک شکل و بیک قد و قامت بوده اند و در برابر عمر روزگار هزارها سال چیزی شمرده نمیشود تمدن عالم بشری دائماً تازه و کهنه گشته تبدیل مکان مینماید و هر وقت از گوشه ای سردر آورده چندی در آنجا خود نمایی کرده پس منقرض شده بجانب دیگر رد میآورد بیک وقت ملك مصر بوده که عزیزش بسلطنت آن ادعای خدائی می کرده و اکنون همان مملکت مانند کومی در چوگان سیاست بازی انگلیسیان از هر طرف مینالند تا عاقبت بکجا قرار گیرد و خود را چگونه نجات بدهد.

خدیدو حالیه محمد توفیق پاشا بنام حکمرانی مصر دلخوش است و از تبعیت حقیقی دولت یسکانه ناکزیر. دوائر دولتی مصر گرچه بظاهر در دست مصریان است ولی بالای دست هر رئیس در هر اداره امر کننده می از انگلیسیان نشسته هر چه میخواهد میکند محمد توفیق پاشا خدیو حالیه در جنگ طولانی با دولت عثمانی بنحربکات اجنبی مصر را مجزی و خود را پادشاه میخواند ولی نمیداند ممکن نیست بگذاردند این مملکت بر قیمت بدست او باقی بماند.

این است وضع حالیه تامصریان کی بیدار گشته و چگونه بتوانند کم کرده بر بهای

خود را جستجو نمایند - بی مناسبت نیست بمختصری از اوضاع سیاسی و ملکی مصر اشاره نمایم از سنه ۱۸۶۹ مسیحی که کانال سوئز باز شده و فنسول فرانسه که بدست او این کار صورت گرفت انگلیسیان را شرکت داد دولت مصر نود و یک میلیون لیره مقروض کار کانال شد و دو طلبکار بزرگ مصر انگلیس و فرانسه مالیه مصر را در تحت نظر گرفتند این نظارت تا سال ۱۸۸۲ مسیحی طول کشید و فتنه اعرابی پاشا و بمباردمان اسکندریه اتفاق افتاده و نفوذ خارجه در مصر بر زیادت شد و در سال ۱۹۰۴ مسیحی بمعی انگلیس معاهده مابین دول اروپائی که ذیعلاقه در مصر و بمسائل افریقا بودند بسته شد و تسلط انگلیس بر مصر و سودان فوق العاده گشت در سنه ۱۸۸۱ مسیحی متمهدی در سودان قیام کرده با مصریان جنگید و دو سردار بزرگ انگلیس که در خدمت نظامی مصر بودند در این جنگ کشته شدند در نتیجه اردو های انگلیس بر رود نیل تسلط تام یافت و سودان را هم بنام مصر در تحت تصرف خود در آورد و این در حدود ۱۸۸۹ مسیحی بود .

بالجمله دیدن اوضاع مصر و تماشای آثار قرائنه از اهرام و غیره و دیدار موزه ها و آثار کهنه آنها و جامع ازهر و ابنیه محمد علی پاشا مخصوصاً جامع کبیر او در خاطر نگارنده تأثیر شدید نموده بعد از چند روز از مصر بساحل دریای احمر رفته از آنجا بعبده و بزیارت بیت الله الحرام مشرف میگردم .

گرچه اوضاع ملکی و طبیعی حجاز چندان قابل توجه نیست ولی توجه مسلمانان عالم باین کوهستان خشک بی آب و علف و اجتماع هزاران خلق از اطراف عالم در هر سال باین مقام مقدس و بذل جان و مالی که در این راه میشود شوکت اسلام و عظمت صاحب آن را نیکو هویدا میسازد و اگر بعضی از مناسک آن با افکار تازه زمان ما مناسبت ندارد شاید از اول بصورت مبالغه آمیز کنونی نبوده است و رفته رفته افزوده شده باشد باری اگرچه توجه بت پرستان بمعابد خویش خصوصاً در هندوستان و مشقتهایی که در راه رسیدن بآنها تحمل مینمایند از آنچه در این مقام مقدس دیده میشود افزونست و طرف مقایسه نیست اما کجاست شرف آن اماکن باین شرافت حقیقی که بیرکت اسلام بتهای این خانه در هم شکسته شده و نام خدای یکسانه در آن برده

میشود گرچه يك نظر همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کشت
توحید از قید غلابق رستن است خدا پرستی ضد خود پرستی است خدا را در
کلیسا میتوان جست و در کعبه میتوان کم کرد .

خلاصه حرم الہی را وداع گفته باقافله فرعی از راه سلطانی مسافت بین الحرمین را
پیموده روزی چند در مدینه طیبه که آثار تمدن جدید در آن بیشتر از دیگر شهرهای
حجاز نمایان است اقامت نموده بزیارت قبر نبی اکرم (ص) زقبور ائمه دین مین مشرف
شده زان پس بجده مراجعت میشود باین امید که کشتی حاضر است و بزودی بجانب
خلیج فارس روانه میگرددیم .

اما پیش آمد احوال یکماه ما را بانتظار کشتی مینشانند چیزی که در این مدت
مرا مشغول و سرور میدارد ملاقات پیرمردی است حاجی علی نام تبریزی که سالها در
مصر دو فروشی مینموده در این وقت در جده بکسب مختصری امرار حیات مینماید .
این مرد دل زنده از دنیا باخیر دارای اخلاق نیکو و صفات پستیده میگردد از
ایران باتفاق سید جمال الدین اسدآبادی مسافرت کرده ام هر دو را مقصد تحصیل کیمیا
بوده بالاخره سید جمال الدین بخط سیاسی و فلسفه افتاده و من شیمی فراگرفته ام .

میگوید رفیق من سید جمال الدین شبهه نیست که از مردم ایران است و شاید
بمصلحتی خود را اسدآبادی کابلی و افغانی خوانده باشد در صورتیکه محققاً اهل اسد
آباد همدان است چنانکه در فصل چهاردهم خواهید خواند خلاصه پس از يك ماه
معطلی در جده کشتی نامرغوبی بصره نام متعلق بکمپانی ایران وانگلیس از لندن بجده
آمده دغال سنگ بار دارد و در عدن فرو خواهد ریخت .

وکیل این کشتی شخص مسلمان عربی است بی انصاف و بی عاطفت بتام
جمعیت حاج موجود در جده بلیط کشتی فروخته است در صورتیکه جای نصف آن
جمعیت بیشتر در کشتی نیست بزاین واسطه در موقع جایگیر شدن کشتی نشینان رفیق
از رفیق همسر از همسر زن از شوهر و شوهر از زن از باب از نوکر نوکر از از باب
اسباب سفر از صاحب و صاحب از اسباب سفر جدا شده يك جمع کنار دریا و يك جمع
در تاقها در میان کشتی و در ساحل با فریاد و فغان و گریه و زاری و يك جمع که زودتر

به کشتی رسیده اند در کشتی نشسته شراع کشیده میشود لنگر و نردبان بالا بسته و کشتی روانه میگردد اتفاقاً من و رفیقانم جزو پیشقدمان شده از حوزه بدبختان دور میگردیم ولی آن منظره فجیع از خاطر من هیچگاه محو نمیکردد.

بالجمله با پریشان حالی که بوصف نمیآید بواسطه دیدن احوال سیه روزگاران از عمان گذشته يك هفته در لنگر گاه عدن توقف نموده بی داشتن رخصت خروج از کشتی و با تحمل زحمت بسیار بواسطه گردنغال که از بالای کشتی فرو ریخته میشود و بالاخره بهر زحمت هست خود را بعدن رسانیده بحکومت انگلیس احوال بدبختان جدّه را اطلاع میدهد و برای رسانیدن آنها باو طان خود سعی و کوششی مینماید ایام پر مشقت توقف در بندر عدن میگذرد زان پس روانه شده از بندر عباس و لنگه گذشته بیوشهر میرسیم.

نگارنده میخواهد از آنجا بجانب اصفهان روانه گردد ولی از تلگراف خیر میگیرد که برادر بزرگ من آقا میرزا احمد از پیش آمد احوال و ستعماری معاندین پدرم بجان آمده با عیال و اولاد بجانب عراق عرب روانه گشته است.

در این حال باز گشت بعراق عرب را ترجیح داده از راه شطالعرب و دجله بیغداد رفته انتظار ورود برادر را کشیده تا میرسد با یکدیگر در نجف اقامت مینمائیم.

گر چه بواسطه بودن با برادر و کسان بالنسبه آسوده خاطر شده ام ولی بسبب رسیدن اخبار ناگوار اصفهان در سختی احوال پدرم در زحمت بی اندازه که از معاندینش میکشد روز خوشی ندیده و طعم آسایشی نمیچشم یکسال با نهایت ملال در نجف مانده و بالاخره مجبور بمراجعت بایران میشوم از آخر سنه ۱۳۰۵ بجایب ایران و اصفهان رهسپار شده هر چه بموطن اصلی خود نزدیکتر میشوم بر ملالت خاطر ما افزوده میگردد چه خبر های اصفهان روز بروز ناگوار تر میرسد و عیفمانند که کار بر پدرم سخت گشته و ناچار شده است اصفهان را برای همیشه ترك نموده در طهران یا جای دیگر اقامت گزیند در دو منزلی اصفهان خبر میرسد که پدرم بدولت آباد نقل مکان کرده انتظار ورود ما را دارد که روزی چند با یکدیگر ملاقات نمائیم و روانه گردد.

بدیهی است این خبر بعد از مدتی دوری از وطن ما را تاچه اندازه پریشان خاطر میازد و لکن در مقابل حوادث روزگار چه میتوان کرد .

خلاصه در دوم محرم سنه ۱۳۰۶ هجری بدیدار پدر و مادر و برادران و اقارب و ارحام و دوستان بر خوردار گشته و چون محرم و صفر میگذرد پدر و مادر و دو برادر و خواهرم بجانب قم روانه میگردند و نگارنده با دو برادر در اصفهان اقامت مینماید .

در مدت قریب سه سال غیبت عن اوضاع سیاسی و روحانی اصفهان بقیه را برگشته است حکومت ظل السلطان که دایره وسیعی داشته بعدی که اصفهان بمنزله پایتخت دوم ایران دیده میشده محدود و منحصر باصفهان شده است .

رؤسای روحانی که شخصیت و اعتباری داشتند از میان رفته شیخ محمد تقی نجفی که در فصل پنجم نام برده شده خود را رئیس اول میخوانده با ظل السلطان دست انعام داده جمعی از فروهایگان را در خود جمع کرده بنام طلاب علوم دینی و بیشتر آنها از هر گونه تجاوز بحقوق و حدود بیچارگان دریغ نمیدارند .

رئیس آنها یگانه نقطه توجهش و سمت دادن بدائره تمول خویش است هر کس در مقابل این هیئت بخواهد دم بزند بکفر و زندقه اش منسوب و از حقوق امنیت جانی و مالی و عرضی محرومش میدارند در مقابل این هیئت حوزه های روحانی دیگر هم دیده میشود که بالنسبه منزه میباشند رؤسای آنها آقا میرزا محمد هاشم ، آقا میرزا محمد باقر چهارسوقی ، ملا محمد باقر فشارکی ، حاج شیخ محمد علی نجفی و غیره و باید دانست که اعتماد بنفس در اصفهان بسیار کم است و باین سبب اصفهانیان خود را محتاج میدانند زهر بیرق یک شاخص روحانی یا غیر روحانی زندگانی نمایند و این حال وجود روحانیان و روحانی نمایان بسیار را در اصفهان ایجاب نموده است و البته ستمکاری حکومتی ظالم هم مدخلیت عظیم در ایجاد پناهگاههای مزبور دارد .

در اصفهان از افکار تازه اثری هویدا نیست و از هیچ سرمدانی بر نمیآید .

بدیهی است این جمودت از بدی سیاست حکومت محل است و بدی سیاست او از اثر بدی سیاست دربار دولت و بدیهی است که محل جغرافیائی هم اقتضا کرده است این شهر دوردست مانده باشد .

ظل السلطان اندیشه دارد از اینکه او را از حکومت اصفهان هم محروم دارند این است که تشکیل يك قوه روحانی نما را برای بدست داشتن قوه عوام بر خود لازم شمرده و از ترویج نمودن آن قوه دقتی فروگذار نمی نماید گر چه گاه گاه زهر این قوه کام خودش را هم تلخ میکند اما ناجاز است از تحمل و سازگاری .

در این چند سال بر قدرت اجانب در اصفهان افزوده شده روسها که در این شهر مقامی نداشتند اکنون قدرتی تحصیل نموده اند انگلیسیان هم بر اعتبارات خود افزوده آثار رقابت روس و انگلیس در این شهر نیز خود نمائی مینماید و هر يك قنصلخانه مستقلی دارند و در سیاست و تجارت رقابت میکنند از تأثیر نفوذ اجانب در این شهر حکومت مجبور شده از پاره‌ئی اقدامات که بنام روحانیت میشده جلوگیری نماید مثلاً از زمان ضعف سلطنت صفویه تا کنون رؤسای روحانی مستقلا و بیواسطه حکومت حد شرعی جاری میکرده اند .

در سلطنت فتحعلی شاه حاجی سید محمد باقر رشتی در این شهر هم حاکم بوده و هم اجرا کننده حکم چنانکه بعضی از کسان را که محکوم بقتل میکرده بدست خود رشته حیات آنها را قطع مینموده بی آنکه حکومت محل را دخالت در آن کار داده باشد بعد از او هم بعضی از رؤسای روحانی در محضر های خود اجرای حدود میکرده اند نهایت در مسئله اعدام بحکومت ارجاع میشده و حکومت هم احکام آنها را بموقع اجرا میگذارد و حکم اعدام منحصر بوده است بقتل و بفساد العقیده که اواخر بیشتر بنام بابی صورت خراجی حاصل مینموده است .

حاج شیخ محمد باقر در دوره ریاست شرعی خود مکرر حکم اعدام داده و بدست حکومت اجرا شده بکرات زناکار و شرابخوار را در محضر خود حد شرعی زده و این کار بر عظمت مقام او در نظر خاص و عام افزوده است .

فرزند او شیخ محمد تقی نیز آرزو دارد از این راه بمقام بزرگان از رؤسای روحانی برسد در صورتی که اوضاع زمان و سیاست داخل و خارج این اجازت را باو نمیدهد او هم از اصرار خود نمیکاهد این است که مکرر با حکومت ظل السلطان با وجود اتحادی که دارند معارضه میکند و گاهی بی خبر حکومت حدی جاری نموده

حکومت هم از گذشته صرف نظر مینماید در این ایام ظل السلطان بتهران احضار میشود و شیخ محمد تقی از نایب الحکومه وی هیچ ملاحظه ندارد .

نایب الحکومه میرزا سلیمان خان شیرازی است منخلص بخلف که برای ریاست انجمن شعراء بیمناسبت نیست و عرضه حکومت کردن ندارد آنهم حکومت اصفهان در مقابل تسلط روحانی نمایان .

مدتی است جمعی را درسه ده (سده بزرگترین آبادیهای نزدیک اصفهان است) بنیت بایگیری دنبال کرده آنها ناچار بطهران رفته بدولت شکایت نموده اند دولت هم حکمی صادر کرده که آن اشخاص مزبور بوطن خود بازگشت نمایند و در امان باشند چون باصفهان میرسند از نایب الحکومه نیز طبق حکم دولت امری خطاب بکندخدایان سده صادر میکنند که کسی متعرض آنها نبوده باشد .

این جمع با این احکام دولتی رو بخانهای خود میروند با اطمینان بی اساس و تصورات باطل ابلهانه از طرف دیگر بعضی از روحانیان سده که بستگی بشیخ محمد تقی دارند مصمم میگردند نگذارند آن جمع بمقصد خود رسیده از امانیتی که از دولت حاصل کرده اند استفاده نمایند و چون نمیبخواهند علناً برضد دولت قیام کرده مخالفت کننده شخصی معین بوده باشد مبادا مورد بازخواست واقع گردند این است که جمعی را سرآ وادار مینمایند که چون آن جماعت بخواهند باآبادی وارد گردند جمعیت زیاد با چوب و چماق خارج شده در صحرا آنها را هلاک نمایند ساعتی چند از روز بر آمده در جالی که مطرودین با مأمور حکومت وارد میشوند و شماره آنها بیست نفر نمیرسد بی آنکه هیچگونه سلاحی در دست داشته باشند چند صد نفر بر آنها حمله آورده بجز چندتن که فرار مینمایند باقی را از ضرب چوب و چماق باخاک یکسان میسازند .

و از کجا که ظل السلطان برای مقاصد سیاسی در طهران در باطن پیاره می از معارم خود دستوری در اینکار نداده باشد و بهر صورت عوام متعصب از نظر دیانتی خوشحالند ولی در انظار خواص و خارجه ها این واقعه بسیار بد نما میگردد .
اگرچه ناصرالدین شاه قدرت دارد هر طور بخواهد تلافی کند ولی ظل السلطان

جلوگیری کرده باحضار کردن شیخ محمد تقی بطهران قناعت مینمایند .
آقای نجفی بطهران می‌رود و از این مجازات هم دلتنگی ندارد چه بر اعتبارات
او افزوده شده بر میگردد .

بالجمله بباقی احوال روحی اصفهان در این تاریخ از روی این حادثه میتوان پی برد
احوال ادبی این شهر نیست بسابق تنزل کرده و از طراوت و ظرافتهای طبیعی که بوده کمتر
اثر دیده میشود چه بیشتر توجه فضلاء و ادباء و لایات دیگر باین بلد موجب هیچان
افکار میشده که اکنون آن توجهات منقطع گشته و مرجعینی برای این بلد نمیباشد.
نگارنده چهار ماه در اصفهان میماند و در این مدت پدرم در قم اقامت نموده
محل توجه خاص و عام آن بلد شده محترمانه زیست مینماید بالاخره من از پدر رخصت
طلبیده در ماه شعبان ۱۳۰۶ اصفهان را وداع طولانی گفته بجانب قم روانه میگردم .
ماه رمضان را پدرم در قم در مسجد معروف بمسجد امام حسن اقامت جماعت
مفصلی مینماید و موعظه مهمی میکند که همه اش در اصفهان و طهران میپیچد و
ظل السلطان را بخیال انداخته چون میخواهد باصفهان مراجعت نماید در گذشتن از
قم کوشش میکند بلکه پدرم را باصفهان برگرداند ولی او آزمایش گذشته را بکار
برده دیگر فریب نخورده درخواست او را نمیپذیرد خصوصاً که میرزا علی اسفرخان
امین السلطان (۱) در ایام اقامت پدرم در قم بزیارت حضرت معصومه آمده با وی
ملاقات کرده او را از همراهی خود امیدوار نموده است گرچه مسلم است رابطه
پدرم با امین السلطان حرارت دشمنی ظل السلطان را با خانواده ما زیاد مینماید و بر
خسارات جانی و مالی ما میافزاید در صورتیکه معلوم نیست امین السلطان تا چه
اندازه در مقابل فرزند بزرگ پادشاه بتواند با پدرم همراهی نماید .

(۱) امین السلطان مردی است یا هوش حساس سخی طبع درویش مسلک و خوش قیافه
تزیینت چهل سال دارد پسر آقا ابراهیم اصفهانی و از طرف مادر نوه لاجین خان گرجی سالها
پدرش در خلوت ناصرالدین شاه مشغول آبداری میرداخته و بعد از فوت پدر ترقی کامل نموده است
اکنون کار صدارت ایران را مینماید میان او و ظل السلطان دشمنی نمایانی است چه ظل السلطان
بر هم خوردن دایره وسیع حکومت خود را از او میداند در صورتیکه او در دست ناصرالدینشاه
مانند عصائی است از خود واری نمیتواند داشته باشد .

اما حسن توجه امین السلطان نسبت به پدرم نتیجه عاجلی که میدهد اینست که پدرم در تقاضای بازگشت باصفهان فریب ظل السلطان را نخورده خود را دچار زحمت تازه نمینماید. بالجملة ظل السلطان باصفهان می رود و پدرم عزیمت عافرت بخراسان را مینماید که پس از مراجعت در طهران اقامت نماید یا باصفهان برگردد.



میرزا علی اصغر خان آقابک

بظهران از طرف امین السلطان اطمینان حاصل کرده بدانند اگر او باوی مساعدت مینماید بظهران رفته بماند و گرنه بواسطه اقامت بیفائده طهران خاطر ظل السلطان را از خود مشوش تر نساخته باصفهان رفته باشد برای تحقیق این مسئله چند هفته در حضرت عبدالعظیم توقف مینماید و بالاخره مصمم اقامت طهران میگردد.

در این ایام سید جمال الدین اسدآبادی مورد بدگمانی دولتیان شده در حضرت

عبدالعظیم متحصن میباشد.

جمعی از محترمین
با پدرم موافقت میکنند
قافله بزرگی تشکیل
شده در ماه شوال ۱۳۰۶
از قم بجانب خراسان
روانه میشویم.

قریب سه ماه در
مشهد با سایش زندگی گانی
نموده زان پس بطهران
مراجعت مینمائیم.

در ماه ربیع اول

۱۳۰۷ هجرت

العظیم رسیده پدرم

میخواهد پیش از ورود

فصل چهاردهم

سید جمال الدین

سید جمال الدین پسر سید صفدر اسد آبادی همدانی یاسعد آبادی کابلی اختلاف موطن و مولد سید از آن است که افغانی خوانده میشده و او خود این نسبت را انکار نمینموده است .

بعضی گویند شاید منظور او در این انتساب تحصیل نمودن شغل دولتی در افغانستان بوده است و یا بر وجه بودن در انظار علمای تسنن که باهل تشیع وقعی نمیگذارند و یا بواسطه محفوظ ماندن از تجاوزات مأمورین ایرانی در مصر و ممالک عثمانی که بیشتر محل اقامت وی بوده .

بهر صورت پایه ایران دوستی او بقامی گذارده شده که نه او میتواند ایرانی بودن خود را انکار کند و نه ایرانیان میتوانند شرف ایرانی بودن او را از خود سلب نمایند و در این باب بیانات حاج علی تبریزی که در فصل ۱۳ نوشته شده قابل توجه است .
ولادت او در سنه ۱۲۵۴ یکهزار و دوویست و پنجاه و چهار هجری است بگفته خودش در قریه سعد آباد یاسید آباد نزدیک کابل گویند در جوانی مدتی در افغانستان تحصیل عربیت نموده در هیجده سالگی بهند مسافرت کرده و از آنجا بمکه معظمه مشرف شده باز بافغانستان برگشته بامور دولتی مداخله نموده و بالاخره بواسطه دشمنی امیر شیرعلی با او قهرآ افغانستان را ترک کرده بجانب حجاز روانه شده بشرط آنکه از ایران عبور نماید سنه ۱۲۸۵ یکهزار و دوویست و هشتاد و پنج .

اگر کسی روابط آن عهد افغانستان را با ایران بداند و از اختلاف شدید میان خانواده سلطنت افغانستان باخبر باشد که بالاخره امیر ایوب خان یکی از مدعیان سلطنت افغانستان در سنه ۱۲۹۹ یکهزار و دوویست و نود و نه ه . پناهنده بدربار ایران میشود و مکاتباتی را که مابین دربار کابل و ایالت خراسان در زمان حکومت فتحعلی خان صاحب دیوان ردوبدل شده دیده باشد میتواند صحت و علت این شرط را که باید یاسید نموده باشد بداند و تصدیق نماید .

سید از راه هند بمصر رفته زمان کمی توقف و بهجامع ازهر آمد و رفت مینماید
سید از عصر تنبیر عزیمت داده بقسطنطنیه روانه میگردد .

رئیس الوزراء عثمانی علی پاشا از او پذیرائی نموده در انجمن دانش عضویت مییابد
سید در ماه رمضان سنه ۱۲۸۶ یکهزار و دویست و هشتاد و شش در استانبول نطقی
میکند که شیخ الاسلام عثمانی از او رنجیده خاطر شده زان پس نمیتواند در استانبول
بماند و باز بمصر مراجعت نموده بتدریس فلسفه میپردازد انگلیسیان توقف او را در مصر
مخالف سیاست خود دانسته توفیق پاشا را وامیدارند او را اخراج نمایند .

سید در سنه ۱۲۹۷ یکهزار و دویست و نود و هفت هـ . بهند مراجعت نموده مدتی
اقامت میکند زان پس بیاریس رفته بانفاق شیخ محمد عبده روزنامه عروة الوثقی را بر
ضد انگلستان مینویسد کوبند سه سال در بیاریس اقامت کرده پس بمسکو و پترسبورغ
مسافرت نموده و پذیرائی دیده چهار سال در روسیه میماند و از امپراطور روس برای
طبع نمودن کلام الله مجیدی بجهت مسلمانان اجازت میگیرد .

در مسافرت ناصر الدین شاه بروسیه شاه را ملاقات نموده و عدّه ملاقات دیگر را
بمونیخ میگذارند این است آنچه دیگران گفته اند .

و اما آنچه نگارنده میتواند بنویسد این است که سید جمال الدین شخصی فاضل
و از اوضاع روزگار باخبر زبان عرب را نیکو میدانسته تحریرات او در آن زبان مهیج
و در دالها مؤثر واقع میشده در فلسفه و سیاست مهارت داشته است .

گرچه مقام دانشمندی وی بحقیقت بر نگارنده روشن نیست که بتوان از روی
تحقیق درجه معلومات وی را بیان کرد ولی همین قدر میدانند نظر بچودت ذهن و قوت
حافظه می که داشته ازهر خرمن خوشه می بر میداشته و در موقع خود بکار برده نمایش
میداده است .

و هم از مجموعه آنچه از وی بدست آمده اگر بخواهیم نتیجه بگیریم باید بگوئیم
قوة سید بزرگوار بر قوه غالب بوده و بالاخره برای اثبات فضل او کافی است
که عالم بزرگ دیار مصر شیخ محمد عبده بشاکردی وی افتخار مینماید سید مردی
نومند بلند قامت باقیافه نیکو پیشانی فرائح چشمهای سیاه درشت گیرنده معاسن سیاه

۵۵ بروت وافر و گیوی بلند که گاهی مخصوصاً در ایام اقامت شاک عثمانی از دو طرف هاتند در ایشان بشانه می‌آویخته لباس او در ایران و در دیگر ممالک اسلامی لباده فراخ عمامه مرلوی سیاه و گاهی سبز یا سفید و در اروپا بمانند اروپائیان .
عقیده سیاسی سید آنکه در مقابل حمله عیسویان بر ممالک عثمانی اتحاد اسلامیّت میتواند سپر بوده باشد و بس .

سید برای رسیدن باین مقصود بیرطرف نمودن اختلافات مذهبی که مهمترین آنها شیعه و سنی است مدخلیت زیاد میداده و کوشش مینموده است تا روحانیان فرق مختلف اسلامی را بایکدیگر مربوط ساخته ایشان را از مخاطره‌ئی که برای عالم اسلامیّت در مقابل مسیحیان است خبردار نماید .

چنانکه از مذاکرات او پاروسای روحانی در هندوستان، ایران، ممالک عثمانی مصر و افغانستان این قضیه نیکو هویدا است و از مکاتباتیکه با حاج میرزا حسن شیرازی در سامره مینموده نیز صحت آن آشکار میگردد و هم تصور میکرده که برسیدن این مقصد عالی وقتی موفق میگردد که خود زمامدار امور یکی از دول اسلامی بوده باشد تا با قدرت بتواند مقاصد خویش را جاری نماید و آنچه را از ریاست طلبی در مقام تخطئه یا نسبت میدهند میتوان براین مقصد حمل کرد اگر آن نسبت را اساسی بوده باشد .
سید برای رسیدن بزمام داری امور دولت شاید اولاً افغانستان را سهل‌الحصول‌تر تصور کرده باشد و چون از آنجا چنانکه اشاره شد مأیوس شده مصر را برگزیده و ضدیت مأمور سیاسی انگلیس با وی در مصر شاید از روی پی‌بردن بمقاصد او بوده است و چون از اقامت مصر باین سبب و از اسلامبول بواسطه مخالفت شیخ الاسلام با وی مأیوس شده ایران را نقطه رسیدن بآمال خویش تصور کرده باشد و گمان نمیکرده تا اتعدادوی باروحنانیان شیعه خصوصاً حجج اسلام عتبات عالیات از دولت ناصری مشکلاتی در راه او پیش آید که قابل رفع شدن نباشد .

سید سفری از راه بوشهر بایران آمده در اصفهان از او پذیرائی شایان شده بطهران میرود چندی مانده و باز بخارج سفر هیتمایند و بسبب سعایت درباریان نادان از وی نزد شاه .

سید همه وقت در خط رسیدن بمقصود خود در تلاش بوده تا آخرین سفر ناصرالدین شاه باروپا که یا شاه در حال دولت در روسیه و بعد در آلمان ملاقات میکند و او را بایران دعوت مینمایند .

سید این دعوت را بصدق و صفا میپذیرد غافل از اینکه در میان رجال دولت ایران اختلاف شدید موجود است سیاست ناصری هم بآتش اختلاف دامن میزند . یکطایفه از رجال مزبور تجدید پروا کنند وبالضروره مسلک آنها با سید موافقتر است اما آنها مصدر کارهای مهم نمیباشند .

طایفه دیگر محافظه کارانند رشته امور بدست آنهاست و روی دل شاه هم بجانب ایشان و البته نزدیک شدن سید بشاه وبامور دولتی بستندیده طبع آنها نخواهد بود وهم بواسطه ضدیت رقیبان خویش در سعایت نمودن ازسید نزد شاه و مانع شدن از اجراء مقاصد اودقیقه فرودگذار نخواهند کرد خصوصاً که در افواه میافتد سید را برای تصدی امر صدارت بایران میطلبند این عنوان هم برای ناماعدتی شخص اول دولت میرزا علی اسفرخان امین السلطان با او کافی خواهد بود .

بالجمله بموجب شرحی که سید در آن هنگام که در حضرت عبدالعظیم متحصن است بشاه مینویسد وبعدها آن ورقه عیناً در میان مخلفات امین السلطان بدست آمده در شماره نهم روزنامه معارف که در سنه ۱۳۱۵ هـ در طهران نشر میشود منتشر میگردد . امین السلطان در مونیخ از جانب شاه با سید صحبت میدارد باین مضمون که شاه شما را بطور غیر رسمی بسن بطرز بوغ میفرستد که آنجا بتوسط بعضی از ایران دوستان که راهی با وزارت خارجه روس دارند راجع بدلتگی دولت روس از امتیازاتی که دولت ایران بانگلیسیان داده است از قبیل بانک شاهی و کشتیرانی در شط کارون و غیره مذاکره نموده وعده جبران شدن بدهیدد بهر صورت نگرانی و کدورت آنها را رفع نموده زان پس بطهران روانه گردید سید با خشنودی از ارجاع این مأموریت بسن بطرز بوغ رفته خدمت را بوجهی که ممکن بوده انجام داده چندی بعد از ورود شاه بطهران با يك عالم امیدواری بجانب ایران آمده وزارت خارجه روس را بانتظار جواب میگذارد .

سید تصویر مینموده دولت ورود او را بطهران بشکرتترین وجه پذیرائی خواهد کرد و شاهد مقصود را بزودی در آغوش گرفته بمقصد دیرینه خود خواهد رسید .
 غافل از آنکه در این مدت افکاری که بر ضد او بوده تدارکی برخلاف مقصود وی دیده میانه او و رسیدن بآمالش سد آهنین بر بسته اند. سید چون بطهران نزدیک میشود از امین السلطان تکلیف میخواهد و جواب میگیرد که بخانه حاج محمد حسن (۱) امین الضرب تاجر اصفهانی ورود نماید .

اینجا باید فهمید که بچه مناسبت شخصی را که دولت دعوت نموده بایران بیاید خانه حاج محمد حسن مهمانخانه او میشود .

بلی این نکته قابل توجه است و میتوان پی برد که امین السلطان خواسته باشد باختیار نمودن این مهمانخانه و مهماندار سید را از مقامی که در خور رسیدن او بصدارت است فرود آورده در زمره روحانیان و اعیان محسوبش دارد و دیگر آنکه او را از دست رقیبان خود از رجال دولتی مانند امین الدوله و ملکم و غیره که هم ملکان اویند گرفته در تحت قدرت و نظارت خود نگاهدارد .

و چگونگی میتوان دانست که قلباً ناصرالدین شاه شریک این سیاست امین السلطان نبوده باشد چیزی که قابل انکار نیست این است که خیالات شاه در باره سید بمهر و نشانی که در اروپا بوده باقی نمانده و از دعوتی که نموده خوشدل نیست اما در انظار اجانب نمیخواهد علناً برخلاف گفته خود رفتاری کرده باشد و شاید در تغییر رأی شاه در باره سید علاوه بر تحریکات مخالفین او از رجال دولت از طرف انگلیسیان هم که سابقه خوشی با او ندارند اشاره بشاه شده باشد و این احتمال قوت دارد بهر صورت

(۱) حاج محمد حسن مردی است در سن شصت سال در طهران اقامت دارد اولاً کسب مختصری داشته کم کم ترقی نموده اول تاجر ایران شده دایره تجارت خود را بروسیه و دیگر مسالک تارچه بسط داده بای مصنوعات خارجه مخصوصاً قماش بدل در ایران بیشتر بنوسط تجارتخانههای او باز شده و از اینراه فایده بسیار برده و بالاخره با آقا ابراهیم پدر امین السلطان مناسبت هایی که داشته ربط مخصوص حاصل کرده دخالت در پاره ای امور دولتی را از قبیل شراجهانه و غیره نسبه اعتبارات و راه تحصیل ثمول زیاد خود فراداده است .
 و باین مناسبت امین الضرب لقب یافته بعد از فوت آقا ابراهیم با امین السلطان حاضر نیز همان روابط را دارد و از بستگان نزدیک و معارف او شمرده میشود حاج محمد حسن ذاتاً مرشد پرست و مقتدا دوست بوده است .

سید مدتی در خانه امین‌الخریب اقامت میکند نه از طرف شاه اظهار مهری باو میشود نه امین‌السلطان بسراغ او میآید و نه کسی از نتیجه مسافرت او بسن پترزبوغ پرسش مینماید.

اما طبقات خلق از روحانیان و اعیان و تجار و غیره فوج فوج بدیدن وی رفته همانندار او با کمال خلوص ورود همه را پذیرائی میکند.

خصوصاً که طولی نکشیده حاج مزبور شیفته بیانات وطن و اسلام پرستانه سید شده دست ارادت باو میدهد و ترویج نمودن افکار سید را بر خود لازم میشمارد.

سید زبانش باز است خرابی ممالک اسلامی و لزوم اتحاد و اتفاق مسلمانان را از روی قرآن و اخبار و آثار بهترین وجه بیان میکند و شنوندگان را شیفته بیانات خویش میسازد مخصوصاً که از خطبه های نهج البلاغه که اغلب در خاطر دارد شاهد برای گفتار خود میآورد و بیانات او در دلها فوق‌العاده اثر مینماید.

سید گرچه از تغییر فکری که از دولت در باره او شده دلتنگی بسیار دارد ولی در ظاهر اعتنا نمیکند و در آن خانه که هست مجبور است امین‌السلطان را بی تقصیر و شاه را مقصر شناخته صبر و تحمل نماید تا ببیند عاقبت امر چه خواهد شد. چیزی که نمیکند او ذیل تحمل را طولانی کند مذاکراتی است که در روسیه کرده و آنها را منتظر جواب گذارده و هیچ‌وسيله نمیتواند از عهده این تکلیف بر آید. در استعمال وزارت خارجه روس پس از سفارت طهران خود راجع بجواب مطالبی که بتوسط سید قرار داد شده و بی جواب مانده استفسار مینماید.

سفارت روس از دولت ایران میرسد و جوابی که میشوند حاصلش افکار این مسئله است که بسید کسی مأموریتی داده باشد یعنی هر چه گفته خود سرانه بوده است. این خبر که بسید میرسد بی نهایت آشفته حال گشته شیشه تحمل وی بسنگ آمده خود را برابر وزرای روسیه و دوستان آنجا شرمند میبیند.

این است که از آن خانه در آمده بحضرت عبدالعظیم رفته در بست آن آستانه اقامت و زبان بطن امین‌السلطان میگشاید چنانکه روزی در ضمن صحبت با سردار اسکندر خان احمد افغانی که مدتی است در ایران میباشد و شخص بیدار یا خبری

است میگوید من تیر زهر آلودی به آصف برخیا (یعنی امین السلطان) زده‌ام که قطعاً او را خواهد کشت اما نمیدانم کی کشته خواهد شد سید از بست حضرت عبدالعظیم عریضه‌ئی بشاه نوشته شرح احوال را در آن درج کرده بتوسط یکی از حرم سرایان باندرون شاهی میفرستد.

گویند مکتوب سید از روی میز شاه سرقت شده و از کجا که امین السلطان آنرا از دست شاه نگرفته و هرچه بعد از آن واقع شده بدستور شاه نشده باشد. نگارنده مکتوب مزبور را در پاکتی که يك جانبش عریضه بحضور همایونی است و جانب دیگرش مهرسید بزرگوار عیناً مشاهده نموده این مکتوب در نوشتجات امین السلطان پس از مرگ بدست آمده است و چنانکه گفته شد مضمون آن در روزنامه معارف طبع و نشر مییابد.

امین الضرب هم با اینکه بر حسب تکلیف بایستی روابط خود را با او قطع کند ولی نظر بارادت باطنی که دارد از مدد مالی و حالی بوی رساندن دریغ نمییابد و مراد خود را هم با او قطع نمیکنند توقف سید در زاویه مقدس دایره معاشرت او را وسعت میدهد و از مصوریتی که داشته رهائی مییابد دشمنان امین السلطان هم قهراً باو نزدیک میگردند ترتیب کار سید در حضرت عبدالعظیم بر شاه و امین السلطان ناگوار و موجب نگرانی شدید میگردد و بالاخره روزی که سید در بستر ناتوانی است پنجاه نفر غلام از طرف دولت مأمور اخراج او میشوند و او را در بست زاویه مقدس با لباس خواب از بستر در آورده کسان کشان بیرون برده بر مرکوبی نامناسب نشانده بی تدارک سفر بجانب بصره اش میبرند.

این رفتار تائید دولت با میهمان خود شیشه دل‌های هوا خواهان او خصوصاً تجدد خواهان را عموماً در هم شکسته بذر ملالت شدید از دولت و دولتیان در مرزعه دل ایران خواهان پاشیده میشود.

و این واقعه در ماه ربیع الثانی ۱۳۰۷ یکهزار و سیصد و هفت است.

در میان هوا خواهان سید کیکه بیشتر از همه کسی این واقعه در وجودش اثر کرده او را عصبانی نموده است میرزا رضای کرمانی است که مردی حساس و متهور مییابد.

این شخص در کرمان مقام و احترامی داشته در طب و جراحی بسبب قدیم
تعمیلاتی نموده و از قراریکه شنیده میشود پیش از آمدن بطهران در کرمان مشغول
طبابت بوده است .

احساسات سرشار او نمیگذارد برزندگانی تنگ و تاریک کرمان قناعت کرده
در آنجا امر ارحیات نماید و شاید دیدن ستمکاری بسیار از حکام استبداد درباره خود
و همشهریانش مبیح افکار او شده و او را از کرمان بیایستخت مملکت سوق میدهد بهر صورت
میرزا رضا بطهران میآید و بسوداگری و بیله داری امرار معاش نموده اخیراً از
خدمتگذاران حاجی محمد حسن امین‌الضرب میشود و در خانه او دست ارادت بسید
جمال‌الدین میدهد .

در آن هنگام که سید در حضرت عبدالعظیم میباشد کسی بر او اعتراض میکند
که میدانید این سخنان زود است برای ایران بانه اگر میدانید چگونه و اگر میدانید
و میگوئید چرا ؟

سید جواب میدهد هر وقت شروع شود جای این اعتراض خواهد بود .

بالجمله سید از بصره بلندن مسافرت مینماید پس از مدتی بخواهش سلطان
حمید خان یاستانبول میرود سلطان بخیال افتاده است برای پیشرفت مقاصد سیاسی خود
فرق مختلف اسلام را با یکدیگر متحد نموده باین وسیله مقام خلافت را مقتدرتر ساخته
در مقابل تجاوزات دول مسیحی بقوت اتحاد اسلام ایستادگی نماید .

سلطان در پیشرفت این مقصد وجود سید را لازم دانسته پس از ورود یاستانبول
از او مهمانی شایان تقدیر نموده دستور میدهد که سید بعلمای روحانی شیعه در عتبات
عالیات و در ایران و غیره شرحی نوشته آنها را بابت اتحاد اسلام دعوت نموده بمخاطراتی
که در تفرقه مسلمین از حمله مسیحیان بمالم اسلامیت متوجه است متذکر سازد .
سید انجام این خدمت را بعهده گرفته از مساعدت مادی و معنوی مقام سلطنت
استفاده مینماید .

سید آنجمنی از دانشمندان شیعه مذهب ایرانی و غیره تشکیل داده بدست آن
انجمن شروع بانجام خدمت مینماید .

اعضای انجمن استعاض ذیل میباشد .

شاهزاده ابوالحسن میرزای قیصر شیخ‌الرئیس خراسانی - فیضی افندی معلم
ایرانی - رضا پاشا از پاشا های معروف شیعه مذهب - سید برهان‌الدین بلخی - نواب
حسین هندی - حاجی میرزا حسن خان خیرالملک ایرانی - میرزا آقاخان کرمانی -
شیخ احمد روحی - افضل‌الملک کرمانی - عبد‌الکریم بیگ - وحمید بیگ جواهری
زاده های اصفهانی و بعضی دیگر پس از انعقاد مجلس سید در مقام ریاست نشسته
خطابه افتتاحیه را بیان مینماید خلاصه آن آنکه مذهب اسلام بمنزله کشتی است که
ناخدای آن محمد بن عبدالله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است مسلمانان که کشتی نشینانند
همه مقصدند یومناهدا این کشتی دچار طوفان و مشرف بر غرق است آیا تکلیف
کشتی نشینان در این حال چیست باید کشتی را اول از آفت طوفان و غرق نجات
دهند یا باختلافات جزئی بین خود پردازند .

همه تصدیق میکنند که نجات دادن کشتی از آفت غرق و طوفان فریضه ذمه
هرمسلمان است سید مقرر میدارد هر یک از اعضای انجمن بر رؤسای روحانی و بزرگان
مذهب جعفری در ایران - عربستان - ترکستان - بلخ و غیره نوشتجاتی بفرستند مشتمل
بر بیان خطرناکی موقع اسلام در آفت و مهربانی سلطان نسبت بمسلمین با دعوت آنها
بعالم اتحاد اسلام و از طرف سلطنت بمأمورین حجاز امر میشود با شیعیان نهایت
خوش رفتاری را نموده فرقی ما بین شیعه و سنی نگذارند و هم بر رؤسای روحانی شیعه
و عده داده میشود که در مقابل این مساعدت آنها با اتحاد و اتفاق مسلمین عراق عرب
بدولت ایران واگذار خواهد گشت از طرف این انجمن قریب چهارصد مکتوب بتمام
ممالک شیعه مذهب فرستاده میشود بعد از چندی نزدیک دو بیست جواب بقاری و
عربی و غیره مساعد با مقصود بانجمن رسیده همه را بترکی ترجمه نموده با پاره‌ئی
عطایای عتیقه که ضمیمه جوابها بوده بتوسط سید از لحاظ سلطان میگردد سلطان از
شدت خوشحالی سید را در آغوش کشیده صورت او را بوسیده میگوید بملاحظه
متحصین که میادا مرا به تشیع متهم سازند بهتر است اجرای این مقصد را بیاب عالی
و صدر اعظم رجوع نمایم .

امر همایونی بباب عالی میرود و انجمن با جد و جهد بانجام وظیفه میردازد
بقیه احوال سید را در فصل بیست و دوم خواهید خواند .

فصل پانزدهم

اوضاع ملکی و احوال دولت

اوضاع ملکی و احوال دولت را در حدود سنه یکهزار و سیصد و ۱۳۰۰ نوشته
اینک هفت سال از آن تاریخ میگذرد و تغییرات بسیار حاصل گشته است .
حرص و خود خواهی ناصرالدین شاه هفت سال کهن تر شده است .
قدت شخصی او بر اداره سلطنت بواسطه مردن رجال و شاهزادگان بزرگ
و افتادن رشته امور بدست اشخاصی که زیر دست تربیت او بار آمده اند برزیادت گشته .
رؤسای روحانی بزرگ که محل ملاحظه دولت بوده اند از میان رفته اشخاصی
که بجای آنها نشسته اند قابل توجه و اعتنای دولت نمیباشند .
خصوصاً که میرزا علی اصغر خان امین السلطان رئیس دولت بیند و پنخشی
که بمالی و دانی این سلسله مینماید همه را سرگرم نگاه داشته و بعلاوه حکومت
طهران با کامران میرزای نایب السلطنه امیر کبیر پسر شاه است و سپهسالاری کل قشون
نیز با اوست و روحانیان و دیگر رؤسای طهران از او ملاحظه دارند ولی هزار
افسوس که این شاهزاده طماع عیاش از همه جا بیخبر قشون ایران را باین معنی
ترجمه نموده که حقوق قشون را از دولت گرفته قسمت بزرگ آن را سرمایه تمول
خود نماید .

از رؤسای قشون رشوه گرفته طوق مسئولیت نظامی را از گردن آنها برداشته
تا در هر گونه تجاوزی بحقوق دولت و تاینهای خود آزاد بوده باشند .
امیر کبیر معنی حسن انتظام قشون را اینطور دانسته که افواج را در غیر موقع
مرخص نموده موجب آنها را بکینه خود بریزد .
کامران میرزا اشخاص فرمایه را بروابط پست نا پسندیده داخل نظام نموده

برای رسیدن بمقاصد هوس کارانه خویش بدون هیچ خدمت بدزجات عالی نظامی ارتقای رتبه میدهد در تحت ریاست این شاهزاده نالایق کار قشون بجائی رسیده که ریاست افواج موهوم یا معلوم بعنوان نان خانه از طرف دولت باین و آن داده شده رئیس مزبور وجهی تقدیم سپهسالار نموده باقی حقوق فوج را بمصرف خود میرساند. بالاجمله نظامی که حتی در زمان میرزا حسینخان مشیرالدوله موجب قدرت و افتخار دولت بوده است بدست این شاهزاده رو بنیستی سیر مینماید.

صاحبمنصبان اطریشی که مصدر خدمات نظامی بوده اند از میان رفته بجای آنها صاحبمنصبان روسی دارند تشکیل اداره قزاق میدهند.

اداره پلیس که در تحت ریاست رئیس اجنبی انتظامی گرفته بود بر هم خورده بصورت اول بر گردیده است مشتی اشخاص رذل فرومایه افیونی عهده دار پاسبانی پایتخت میباشند.

خزانه دولت از ذخیره می که داشته خالی شده و برای کتمان این بدبختی بزرگ ناصرالدینشاه در حرمسرای خویش خزانه خاصی تشکیل داده تا به یخچران وانمود کند مالیه خزانه را بدانجا نقل نموده و آن خزانه را بزنی از اهل حرم (خازن اقدس) سپرده است.

شاه بعد از خالی شدن خزانه دولت کسر بودجه را بگرفتن تقدیمی زیاد از حکام ولایات یعنی برعیت فروشی میخواهد جبران نماید باینترتیب که سالی یکمرتبه اغلب حکام را تبدیل میکند و از هر یک تقدیمی زیاد که مقابل قسمت بزرگ مالیات محل است گرفته آنها را با قدرت کامل بایالات و ولایات میفرستد آنها نیز برای پرداختن این مبلغ هنگفت کارهای اداری حکومت مرکزی یا حکومت های جزء خود را باشخاص متمول دارای هرصفت که باشند میفروشند حتی چوب و فلک دارالحکومه را مقاطعه میدهند خریداران و مقاطعه کنندگان نیز باشعبه های کارهای خود و نسبت بزیر دستان همین معامله را میکنند.

حکام علاوه بر تقدیمی دولت بسدراعظم و وزرای دیگر هم بایستی حقوق مخصوص بدهند و بعنوان خرج قهوه خانه اغلب بطور ماهیانه با اداره صادرات وجه نقدی